میراث فرهنگی شیعه در تاریخ محلی و جغرافیا

آثار باقی مانده از چهار کتاب مفقود
کتاب البنیان فی اخبار البلدان
کتاب نحل العرب
کتاب تاریخ الری ابوسعد آبی
کتاب تاریخ الری منتجب الدین

رسول جعفریان

درآمد بحث

اندماج علوم در یکدیگر، از ویژگیهای دورانی است که دانش بشر آن اندازه توسعه نیافته بود که در جریان پرداختن به یکی، الزاما از سایر علوم نزدیک به آن غفلت ورزد. افزون بر آن، در آن زمان، تقسیم بندی دقیقی برای علوم و گرایشهای تخصصی هر علم شناخته شده نبود. به همین دلیل، عالمان همواره و یکجا در چندین دانش تحقیق و تألیف می کردند.

دانش جغرافیا که امروزه خود به گرایشهای مختلفی تقسیم شده، در آن روزگار شامل کتابهایی می شد که از یکسو در شناخت شهرها بود و از سوی دیگر، مشتمل بر آگاهیهای فراوان در زمینه مسائل مختلف شهرها، مانند صنعت، مسائل دینی شهرها، دانشمندان هر شهر و بسیاری از امور دیگر، از قبیل راههای ارتباطی، آثار و ابنیهٔ تاریخی و غیره. بسیاری از این آثار وجههٔ سفرنامه ای نیز داشت. فردی چون مقدسی که بزرگترین اثر جغرافی قرن چهارم را با عنوان **احسن التقاسیم** نگاشت، مطالب کتاب خویش را در بسیاری از موارد، با **سیر و سیاحت** به دست آورده بود. در صورت ظاهر، تقسیم این قبیل کتابها، براساس تقسیم بندی جغرافیایی جهان آن روز است نه در شکل سفرنامه. در کنار آنها، آثاری که ساختار آنها بر پایهٔ سفرنامه نویسی است، به طور ضمنی آگاهیهای جغرافیایی فراوانی در آنها آمده است. به سخن دیگر، کتابهای سفرنامه نویسی و جغرافیایی به نوعی در دائرهٔ واحدی قرار می گیرند؛ چه هر کدام به نوعی از روشهای مشابه در به دست دادن آگاهیهایی در زمینه شهرها و نیز آداب و رسوم بهره برده اند. کتابهایی نظیر **احسن التقاسیم**، **المسالک و الممالک**، **اشکال العالم**، **حدود العالم**، **صورة الارض**، و پس از آنها **معجم البلدان**، بیشتر آثاری جغرافیایی هستند که اطلاعات خود را تا اندازه ای با سیر و سیاحت به دست آورده اند. در کنار آنها، سفرنامهٔ ابودلف، سفرنامهٔ ناصر خسرو، سفرنامهٔ ابن جبیر و نیز ابن بطوطه و آثار دیگر از این دست، در اصل با سیر و سیاحت نوشته شده اند؛ اما حاوی آگاهیهای جغرافیایی فراوانی هستند.

در این میان **تواریخ محلی یا به عبارتی تاریخنگاری شهری**، در قالب تألیف تک نگارانه برای هر شهر، از مهمترین منابع دانش جغرافیایی ـ تاریخی است که براساس تحقیقات میدانی و جز آن تألیف می شده است. این قبیل آثار را باید مهمترین منبع تألیفات مفصلی چون معجم البلدان دانست، منابعی که با ترکیب تاریخ و جغرافیا و دانش رجال، آگاهیهای مهمی را به میراث گذاشته اند.

تواریخ محلی، نوعا در دو بخش تنظیم می شده است: بخش نخست در بیان وضعیت جغرافیایی منطقه بوده و بخش دوم شرح حال محدثان و رجال آن شهر. در این کتابها، بیشترین حجم، به شرح حال عالمان، بویژه محدثان شهر، اختصاص داده می شده است.

پیشینهٔ این قبیل تألیفات به قرن دوم هجری باز می گردد.

یکی از پیشگامان یحیی بن ابی ایوب (م۱۶۸) است که تاریخی برای مصر نگاشته و تنها قطعاتی از آن در آثار بعدی برجای مانده است. کسان دیگری هم در این قرن تألیفاتی داشته‌اند، اما کهنترین اثر برجای مانده، از ابن عبدالحکم (م۲۵۷) است که در فتوح مصر و مغرب است. آثار بعدی، که سزگین در زمینهٔ تاریخ محلی یا جغرافیای شهری از آنها یاد کرده همه مربوط به بعد از این زمان است.[۱]

باید گفت میراث علمی شیعه در این زمینه، با وجود آنکه از پختگی خاصی برخوردار بوده، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. از مهمترین آثار برجای مانده در این زمینه کتاب تاریخ قم از حسن بن محمد بن حسن قمی است که در قرن چهارم تألیف شده است. در اینجا برآنیم تا چهار اثر از آثار دانشمندان شیعی را که در فاصلهٔ قرن سوم تا ششم آثاری در زمینه بلدان داشته بشناسانیم. انتخاب این چهار اثر از آن روست که از بین رفته و قطعاتی از آنها برجای مانده است. گفتنی است که سزگین از سه مورد این آثار، که امکان مطرح شدن آنها در بخش ترجمه شدهٔ کتاب وی به عربی بوده، یاد نکرده است.[۲]

دو چهرهٔ قرن سوم، یکی احمد بن محمد برقی از خاندان برقی است که در عصر شکوه فرهنگی قم در قرن سوم در این شهر می‌زیسته و دیگری محمد بن بحر رهنی است که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در رهنهٔ کرمان ساکن بوده است. از این دو نفر با تفصیل بیشتری بحث می‌کنیم. پس از آن از کتاب تاریخ ری ابوسعد آبی (متوفای بعد از ۴۳۲) و منتجب الدین (زنده در ۶۰۰) سخن خواهیم گفت.

(۱)

خاندان احمد برقی

بزرگترین چهرهٔ خاندان برقی، در واقع، احمد است. نام وی ابوجعفر احمد بن ابی عبدالله محمد بن (ابی علی)[۳] خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی است. نجاشی با یاد از نام وی به صورتی که گذشت می‌نویسد: آنها در اصل کوفی‌اند. جدّ وی، محمد بن علی، پس از شهادت زید بن علی، توسط یوسف بن عمر زندانی و سپس به قتل رسید. خالد که کوچک بود، همراه پدرش عبدالرحمن به بَرق رود گریخت. وی پس از یاد از تألیفات وی، دو تاریخ فوت برای او نقل کرده است: یکی (از قول ابن غضائری) سال ۲۷۴ و دیگری (از قول نوادهٔ دختری برقی علی بن محمد ماجیلویه) سال ۲۸۰.[۴]

نجاشی شرح حال مختصری از پدر وی نیز آورده است: محمد بن خالد از موالی ابوموسی اشعری بوده است. وی منسوب به برقه رود است که قریه‌ای از سواد قم در کنار یک وادی (رود) در آنجا بوده است. محمد دو برادر دارد: یکی ابوعلی حسن بن خالد[۵] و دیگری ابوالقاسم فضل بن خالد. نوادهٔ برادر دومی، علی بن علاء بن فضل بن خالد فقیه بوده است.[۶] فرزند دیگر محمد، ابوطاهر برقی است که شیخ از وی یاد کرده است.[۷] نوادهٔ دختری احمد بن محمد برقی، علی بن محمد است که اشاره‌ای به وی خواهیم داشت. فرزند پسر احمد، عبدالله است و نوادهٔ پسری او از عبدالله، احمد که راوی است[۸] و یکی از وسائط کلینی در نقل احادیث احمد برقی.[۹] به احتمال این همان مؤلف کتاب رجال موجود است که به نام رجال برقی شهرت دارد.[۱۰]

بنابراین نقل، خاندان برقی از موالی طایفهٔ اشعری بوده است. این مسأله روشنگر این نکته است که چرا آنها قم را برای مهاجرت انتخاب کردند. طبیعی است که پس از آمدن طایفهٔ اشعری به قم، آنها نیز همراه با طایفه‌ای که به آن بستگی دارند مهاجرت کنند.

برق رود

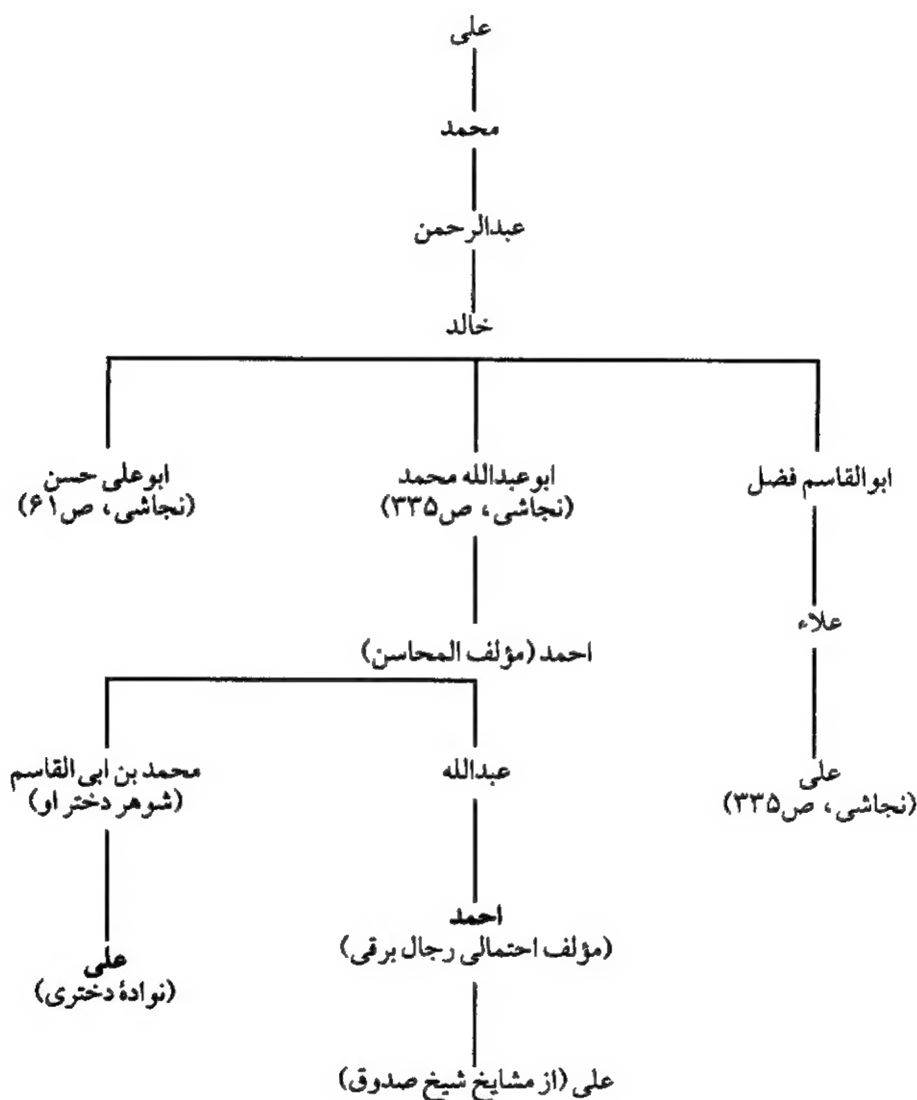
برق رود، چنانکه در رجال نجاشی آمده، جایی در نزدیکی قم و در کنار وادی یا رودی بوده که آبهای باران منطقه در آن هدایت می‌شده است. یاقوت در معجم البلدان ذیل مدخل بَرقة و اینکه نام محلی وسیع در میان اسکندریه و افریقیه است، افزوده: **برقه ایضا من قری قم من نواحی الجبل**.[۱۱] پس از آن به نقل از شیخ طوسی به نام احمد بن محمد برقی اشاره کرده است.

۱. تاریخ التراث العربی، التدوین التاریخی، ص۲۳۱.
۲. در واقع، بخش چاپ شده به عربی که در قم نیز افست شده، تنها تا قرن چهارم هجری را شامل می‌شود.
۳. کنیهٔ ابوعلی برای خالد در نجاشی، ص۴۲۸ یاد شده است. (در همهٔ موارد از رجال نجاشی، با تصحیح آیت‌الله آقا موسی زنجانی استفاده کرده‌ایم) نیز نک: رجال شیخ طوسی، ص۴۶۲.
۴. رجال النجاشی، ص۷۶ـ۷۷.
۵. نیز نک: رجال شیخ طوسی، ص۴۶۲.
۶. رجال النجاشی، ص۳۳۵.
۷. رجال شیخ طوس، ص۴۲۶.
۸. رجال النجاشی، ص۳۳۵.
۹. قاموس الرجال، ج۱، ص۵۹۱ (قم، انتشارات اسلامی).
۱۰. همانجا، ج۱، ص۴۵.
۱۱. معجم البلدان، ذیل مدخل برقة.

یاقوت در **المشترک وضعا** نیز همین مطلب را تکرار کرده است.[۱۲]

یاقوت در معجم الادباء، از ابوالعباس احمد بن محمد آبی یاد کرده که از اهالی آبه، از ناحیهٔ برقه، بوده است.[۱۳] این نقل ابهام را در تعیین محل برق رود مشکلتر می کند.

در منبع دیگری ضمن اشاره به برقه که در اول بلاد مغرب است و جماعتی از جمله محمد بن عبدالله برقی و برادرانش احمد و عبدالرحیم به دلیل تجارت در آن نواحی برقی نامیده شده اند، می افزاید: برقی به برقه که قریه ای از قرای قم است نیز منسوب می باشد و عالم شیعی ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی که تصانیفی در رفض دارد، بدانجا منسوب می باشد.[۱۴]



در تاریخ قم، در دو مورد نام برق رود آمده است. در یک مورد، در بیان وجه تسمیه قم (و به احتمال به نقل از کتاب برقی) می گوید: چنین گویند که برابر تیمره[۱۵] و برق رود، چشمه ای بود بسیار آب بدیهی که آن را کُب می گفتند. بیشترین این آب که به زمین قم جمع می شد از چشمهٔ کب رود بود؛ یعنی از وادی کب بعد از آن کب رود را معرب گردانیدند، گفتند قمرود.[۱۶] در مورد دیگری به نقل از تاریخ اصفهان حمزهٔ اصفهانی، نقل شده که چهار قبیله به قم آمدند: تیم، قیس، عنزه و اشاعره. سپس

۱۲. المشتر وضعا والمختلف صقعا، ترجمهٔ پروین گنابادی، ص۳۴.

۱۳. معجم الادباء، ج۵، ص۵۵: «کان من اهل آبة، من ناحیة برقة». (چاپ دارالفکر)

۱۴. الانساب الی البلدان، ابومحمد عبدالله بن احمد صدنی یمانی (م۹۴۷)، نسخهٔ عکسی شمارهٔ ۹۰ کتابخانهٔ مرعشی، مدخل برقه.

۱۵. کمره!

۱۶. تاریخ قم، ص۲۲ (تصحیح سید جلال الدین طهرانی، تهران، طوس).

می نویسد: عنزه به رستاق جاپلق و برق رود فرود آمدند و در آنجا از عجم کشتند.[۱۷]

یاقوت در معجم الادباء نیز شرح حال برقی را به نقل از فهرست شیخ طوسی آورده و فهرست آثار وی را عینا مطابق فهرست شیخ درج کرده است.[۱۸] وی دو نکتهٔ مهم را که در اصل دربارهٔ احمد برقی است، در ذیل نام احمد بن عبدالله بن عبدالرحیم برقی زهری آورده است. از این خانوادهٔ سنّی سه برادر شهرت دارند که هر سه راوی سیرهٔ ابن هشام بوده اند. یاقوت می نویسد: بعد از این من برقی دیگری را با نام احمد بن محمد که از برقهٔ قم است یاد کرده ام. امر اینها بر من مشتبه شده است و من همان گونه که یافته ام نوشته ام. دو نکتهٔ مهم همان است که در این مقال به نقل وی از جمهرة النسب و تاریخ اصفهان حمزهٔ اصفهانی آورده ایم.[۱۹] ذهبی از سه برادر برقی که راوی سیرهٔ ابن هشام هستند یاد کرده است.[۲۰]

دانسته است که محل اسامی روستاهای زیادی که در تاریخ قم آمده، و از قضا به نام شخصیتهای برجستهٔ خاندان اشعری است، اکنون روشن نیست. دربارهٔ برق رود، تنها این احتمال هست که محلی که در نزدیکی امامزاده اسماعیل در مسیر وشنوه قرار داشته و به نام رودخانه بیرقون یا بَرقون میان مردم مشهور است، همان برق رود باشد.[۲۱] بظاهر نسبت به این محل باید برقانی باشد نه برقی. کما اینکه محلی در گرگان بدین نام بوده که داود بن قتیبه برقانی از آنجاست.[۲۲]

سمعانی مدخلی با عنوان بَرقی دارد که مقصودش همان برقه معروف در مغرب است. مدخلی هم با عنوان بَرَقی دارد که منسوب به برق است که خاندانی بزرگ در خوارزم هستند. وی می نویسد: نسبت به بَرَق فارسی است و برق معرب بره به معنای بچه گوسفند است![۲۳]

نام برق رود برای هر جایی بوده، بعدها دوامی نیاورده و در متون بعدی این نام نیامده است. البته بجز خاندان برقی که افرادی از آن را شناساندیم، در منابع رجالی، کسان دیگری هم به عنوان برقی معرفی شده اند. اینها ممکن است منتسب به برق رود قم باشند، چنانکه ممکن است منسوب به اماکن همنام باشند. از آن جمله اند: یعقوب بن اسحاق برقی؛[۲۴] احمد بن بشیر برقی (خ ل: رقی)؛[۲۵] احمد بن علی بن مهدی بن صدقة بن هشام بن غالب بن محمد بن علی برقی انصاری؛[۲۶] عبدالله برقی؛[۲۷] حسین بن عبدالله برقی معروف به سکری؛[۲۸] منصور بن خالد برقی؛[۲۹] عبدالله برقی یشکری؛[۳۰] عروة بن موسی برقی؛[۳۱] محمد بن موسی برقی؛[۳۲] اسماعیل بن عبدالجلیل برقی.[۳۳] شخصی شیعی نیز با نام **ابومحمد عبدالله برقی** شاعر داریم که قصیدهٔ نونیه دارد. شعر وی را که در آن بر صحابه انتقاد کرده بود برای متوکل خواندند. او دستور داد تا زبانش را قطع و دیوانش را بسوزانند. بعد از چند روز درگذشت. علامهٔ امینی چند بیت از شعر وی را آورده است.[۳۴]

مقام علمی احمد

ویژگی مهم این خانواده، بویژه پدر و فرزند، یعنی محمد و احمد، آشنایی آنها با ادب عربی، شعر و اخبار تاریخی است. نجاشی دربارهٔ پدر می نویسد: **وکان ادیبا حسن المعرفة بالاخبار وعلوم العرب.**[۳۵] در شمار تألیفات پدر کتابهایی چون **کتاب مکة والمدینه**، **کتاب حرب اوس والخزرج** اشاره به آگاهی تاریخی پدر دارد. به طور طبیعی و با توجه به موارد مکرری که در نجاشی اشاره شده که احمد از پدرش مطالبی نقل کرده، روشن می شود که این میراث به فرزند نیز رسیده است. دربارهٔ آگاهی پدر از

۱۷. همانجا، ص۲۶۴.

۱۸. معجم الادباء، ج۴، ص۱۳۳ـ۱۳۵.

۱۹. همانجا، ج۳، ص۱۰۳ـ۱۰۴.

۲۰. تذکرة الحفاظ ۲/ ۵۶۹؛ الحافظ العالم ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالرحیم بن سعید الزهری مولاهم... حدث بالمغازی... انما عرف بالبرقی لانهم کانوا یتجرون الی برقه. مات سنة ۲۴۹. و در ص۵۷۰: احمد بن عبدالله ابوبکر بن البرقی سمع من عمرو بن سلمة وطبقة کأخیه وله مصنف فی معرفة الصحابة (م۲۷۰).

۲۱. این احتمال را استاد سید مهدی روحانی شفاها مطرح فرمودند. رودخانهٔ بیرقون، آب روستای وشنوه را تأمین می کند. در این باره نک: راهنمای جغرافیای تاریخی قم، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، ص۲۷، ۱۳۲.

۲۲. الانساب، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸) ج۵، ص۳۲۴.

۲۳. الانساب، ج۱، ص۳۲۵.

۲۴. رجال شیخ طوسی، ص۴۳۷.

۲۵. همانجا، ص۴۴۷، فهرست شیخ طوسی، ص۱۴۵.

۲۶. رجال شیخ طوسی، ص۴۴۳.

۲۷. رجال کشی، ص۱۲۹.

۲۸. همانجا، ص۱۲۹.

۲۹. رجال شیخ طوسی، ص۳۶۰.

۳۰. همانجا، ص۹۹.

۳۱. بحارالانوار، ج۲، ص۱۵۴.

۳۲. همانجا، ج۲، ص۲۳۳.

۳۳. همانجا، ج۳، ص۲۲۱.

۳۴. الغدیر، ج۴، ص۱۴۰.

۳۵. رجال النجاشی، ص۳۳۵.

انساب شاهد مهم دیگری در دست است. یاقوت در معجم الادباء نوشته است: قرأت کتاب **جمهرة النسب** قال ابن حبیب: **اخبرنی ابوعبدالله البرقی وکان أعلم أهل قم بنسب الاشعریین ...**[۳۶] مقصود از ابوعبدالله، پدر احمد، یعنی محمد بن خالد است. اگر مقصود آن باشد که این مطلب در اصل جمهرة النسب کلبی بوده، باید گفت امکان درستی ندارد. باید گفت ابن حبیب که راوی کتاب جمهره است، این مطالب را در حاشیه و یا اصل متن افزوده بوده و یاقوت آن را دیده است.

در میان آثار احمد بن محمد هم کتابهای ادبی و تاریخی فراوانی تألیف شده است. در واقع احمد در حدیث، تاریخ و ادب ید طولانی داشته و در هر زمینه شهرت کافی و نیز آثاری داشته است. شهرت وی در خارج از جامعهٔ شیعه، به ادب بوده است.[۳۷] به نقل یاقوت حموی، حمزهٔ اصفهانی در تاریخ اصفهان خود در فصلی که به ادبا و لغویین اختصاص داده دربارهٔ وی نوشته است: احمد بن ابی عبدالله البرقی کان من رستاق برق رود و **هو احد الرواة للّغة والشعر** واستوطن قم فخرج ابن اخیه ابوعبدالله البرقی هناك ثم قدم ابوعبدالله اصبهان.[۳۸] عبارت اخیر مبهم است. ممکن است «ابن اخته» درست باشد که در آن صورت مقصود نوادهٔ دختری وی، یعنی علی بن محمد است که پدرش به ماجیلویه معروف بوده. نجاشی کنیهٔ وی را ابوالحسن یاد کرده و نگفته که در اصفهان ساکن شده است. اگر «ابن اخیه» درست باشد، باید گفت: احمد، فرزند برادری داشته با کنیهٔ ابوعبدالله و مشهور به برقی که در اصفهان ساکن شده است. این مطلبی است که در جای دیگری نیامده است.

دانش وی در نسب نیز از چندین طریق مورد تأیید قرار گرفته است.

در میان آثار احمد که نجاشی از آنها یاد کرده، عناوینی چون کتاب **الاوائل**، کتاب **التاریخ**، کتاب **الانساب**، کتاب **المغازی** و آثاری دیگر که نشان دانش تاریخی احمد است، آمده است.

ابن حجر عسقلانی، باحتمال از مصدری جز شیخ طوسی یا نجاشی، و باحتمال از تاریخ ری منتجب الدین، شرح حال برقی را به طور کوتاه آورده است. وی می نویسد: احمد بن محمد برقی از بزرگان رافضه بوده، تألیفات وی در ادبیات است؛ از جمله: کتاب اختلاف الحدیث، کتاب العیافة والقیافة و چیزهای دیگر. او در زمان معتصم بوده است.[۳۹]

گستردگی دانش تاریخی و ادبی محمد و فرزندش احمد، سبب شده تا همانند سایر اخباریین ـ نامی که برای مورخان عصر اول به کار برده می شد ـ متهم به نقل از افراد ضعیف شوند. نجاشی تصریح کرده که احمد خودش موثق بود، اما: **یروی عن الضعفاء واعتمد المراسیل**. دربارهٔ پدرش هم گفته شده که: **کان ضعیفا فی الحدیث**. زمانی که محدثی روی به نقلهای تاریخی بیاورد، برای تکمیل کارش از بسیاری از افراد نقل خواهد کرد و درست همین جاست که کسانی که با برخی از نقلهای وی سر سازگاری ندارند او را متهم به ضعف می کنند. بندرت مورخی را می توان در آن عصر یافت که از حملات رجال شناسان مصون مانده باشد.

همین اتهام سبب شده است تا احمد برقی، توسط احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از شهر قم اخراج شود. اندکی بعد، احمد پی برد که دربارهٔ وی به خطا رفته و او را به شهر بازگرداند و در تشییع جنازهٔ وی، با پای برهنه شرکت کرد.[۴۰] ابن غضائری دقیقا اشکال احمد را همین دانسته که بر مشی اخباریین ـ یعنی مورخین ـ از هر کسی اخبار را نقل می کند. عبارت ابن غضائری چنین است: **فانه کان لایبالی عمن أخذ علی طریقة اهل الاخبار**.[۴۱]

احمد شاگردانی نیز داشته که آنان نیز شهرت علمی و ادبی داشته اند. **محمد بن ابی القاسم عبیدالله بن عمران الجنابی (خ ل: الخبابی)** برقی مشهور به ماجیلویه، داماد وی بوده که با تعابیر: **ثقة، عالم، فقیه، عارف بالادب والشعر والغریب** ستایش شده

---

۳۶. معجم الادباء، ج۳، ص۱۰۲ـ۱۰۳.
این عبارت را مصحح جمهرة النسب (تحقیق عبدالستار احمد فراج، کویت، ۱۴۰۳) در ج۱، ص۲۲۱ در پاورقی آورده است. عبارت نقل شده چنین است: حدثنی ابن حبیب، قال: أخبرنی ابوعبدالله البرقی کذا وکذا وکان أعلم اهل قم بنسبهم (الاشاعره) ثم ذکر قوما من الاشعریین یسکنون قم و لهم عدد کبیر فلعله منهم.

۳۷. صاحب روضات، از قول سید صدرالدین موسی، نقل کرده است که ابن فارس لغوی و نیز ابوالفضل عباس بن محمد نحوی از شاگردان احمد برقی بوده اند. علامهٔ روضاتی، شارح محترم روضات، نوشته اند که ذهبی تاریخ درگذشت ابن فارس را ۳۹۵ در ری دانسته است. در این صورت او نمی تواند شاگرد برقی بوده باشد. اما ابوالعباس نحوی معروف به عرام می توانسته شاگرد برقی باشد. این عرام از مشایخ صاحب بن عباد بوده است. (نک: روضات الجنات، ج۱، ص۱۰۵، تصحیح و شرح از علامه سید محمد علی روضاتی، اصفهان، ۱۳۴۱ش).

۳۸. معجم الادباء، ج۳، ص۱۰۲ـ۱۰۲ و نک: معجم البلدان، ذیل مدخل برقه.

۳۹. لسان المیزان، ج۱، ص۳۹۶ (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۵).

۴۰. رجال القهپایی، ج۲، ص۱۳۸؛ الفوائد الرجالیة یا رجال السید بحر العلوم، ج۱، ص۳۳۹.

۴۱. نک: قاموس الرجال، ج۱، ص۵۹۰.

است. او افزوده که وی از احمد علم و ادب آموخته است. برخی از کتابهای وی عبارتند از: کتاب تفسیر حماسة ابی تمّام و کتاب الطب و کتاب المشارب.[۴۲] علی فرزند همین شخص، که نوادهٔ دختری احمد بن محمد برقی است، نیز با عنوان: **ثقة، فاضل، فقیه، ادیب** ستوده شده و گفته شده که وی احمد را دیده و **«تأدب علیه»** و نزد وی دانش آموخته است.[۴۳] ابوالقاسم پدر محمد نیز ملقب به بُندار با تعبیر **«سید من اصحابنا القمیین»** وصف شده است.[۴۴] **عمران برقی** جد این علی نیز محدث بوده، گرچه: قلیل الحدیث شمرده شده است.[۴۵]

از دیگر شاگردان احمد، اسماعیل بن عبدالله بن سمکه است که درباره‌اش گفته شده: **ممن تأدّب علیه**.[۴۶] احمد فرزند این اسماعیل مورخ و نحوی مشهوری بوده که گفته شده **ابن العمید** نزد وی تحصیل کرده است.[۴۷] **کتاب عباسی** وی که تاریخ مفصل بنی عباس بوده، در دست مؤلف تاریخ قم بوده و از آن نقل کرده است.[۴۸] از عبدالرحمان بن ابی حماد هم با عنوان **صاحب دار ابی عبدالله برقی** یاد شده است.[۴۹]

آثار برقی

از احمد بن محمد برقی، تنها بخشهایی از کتاب المحاسن وی که دائرة‌المعارفی مانند بحار بوده، باقی مانده است. فهرست کتابهای وی را که هر یک به عنوان بخشی از این کتاب در نظر گرفته شده بود، در نجاشی و فهرست شیخ آمده و آنها مکمل یکدیگر هستند. این کتاب را نخست مرحوم ارموی به چاپ رساند و اخیرا نیز چاپ جدیدی از آن عرضه شده است.[۵۰]

کتابی هم با نام رجال برقی بر جای مانده است که تصور شده از احمد بن محمد برقی یا از پدرش محمد است.[۵۱]، در ضمن کتابهای زیر مجموعهٔ محاسن تألیف احمد برقی، از **کتاب الطبقات** و **کتاب الرجال** نام برده شده است. آنچه باقی مانده، کتابی است که طبقات اصحاب امامان ـ علیهم السلام ـ را شناسانده است. علامهٔ تستری نسبت آن را به احمد ـ چه رسد به پدر وی ـ باطل دانسته؛ بدان دلیل که در این کتاب فراوان از سعد بن عبدالله اشعری نقل شده است. مؤلف از عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده که وی از شاگردان احمد برقی بوده است. در آنجا از خود احمد بن خالد نیز یاد شده و تصریح به اینکه مؤلف کتاب است، نشده است. این کتاب باید از احمد بن عبدالله برقی، شیخ کلینی (و نوادهٔ احمد برقی) و یا احمد بن عبدالله برقی شیخ صدوق باشد. تستری پس از این مطالب، می گوید: احتمال دوم قویتر است.[۵۲] آیت الله زنجانی نیز شفاها تأیید فرمودند که این اثر از احمد بن محمد نیست.[۵۳]

چنین به نظر می رسد که از کتاب الانساب در تاریخ قم نیز استفاده شده باشد. در واقع، آگاهیهای نسبی دقیق موجود در تاریخ قم دربارهٔ اشعریها، می توانند با بهره گیری از نوشته های برقی ـ پدر یا پسر ـ تدوین شده باشد. حضرت استاد آیت الله آقا موسی زنجانی فرمودند که در حاشیه ای عکسی از نسخهٔ مختصر جمهرة النسب کلبی ـ که اصل آن در ترکیه است ـ موجود در کتابخانهٔ آیت الله مرعشی، محشّی، مطالبی از برقی (پدر) نقل کرده است. احتمال می رود که این مطالب از کتاب انساب وی بوده باشد.*

کتاب التبیان یا البنیان برقی

آنچه از نوشتن این مقال مورد نظر است، شرحی کوتاه در باب کتاب البلدان برقی است. در فهرست تألیفات وی که در فهرست شیخ آمده (و به نقل از او یاقوت در معجم الادباء و صَفَدی در الوافی بالوفیات از یاقوت و احتمالا مؤلف کشف الظنون ایضا از یاقوت)[۵۴] از کتاب التبیان (یا البنیان) یاد شده که

---

* جزء اول جمهرة النسب که با تحقیق عبدالستار احمد فراج در سال ۱۴۰۳ در کویت چاپ شده و گویا از نسخهٔ مورد گفتگو هم بهره گرفته، تنها در ص۲۲۱ مطالبی از برقی دربارهٔ میمون حضرمی نقل کرده است.

۴۲. رجال النجاشی، ص۳۵۳.

۴۳. همانجا، ص۲۶۱.

۴۴. همانجا، ص۳۵۳.

۴۵. همانجا، ص۲۹۱.

۴۶. همانجا، ص۹۷.

۴۷. روضات الجنات، ج۱، ص۱۰۵، تصحیح و شرح از علامه سید محمد علی روضاتی (اصفهان، ۱۳۴۱ش).

۴۸. تاریخ قم، ص۱۴۵، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۳۷.

۴۹. رجال النجاشی، ص۳۳۸ـ۳۳۹. ممکن است مقصود کسی باشد که به نوعی شاگرد و در خدمت وی بوده است. شاید هم مقصود آن باشد که بعد از وی، خانهٔ او را خریده و در اختیار او بوده است. احتمال اخیر از آیت الله استاد شبیری است.

۵۰. به کوشش سید مهدی رجایی، قم، مجمع اهل البیت علیهم السلام.

۵۱. ذریعه، ج۱۰، ص۹۹ـ۱۰۰.

۵۲. قاموس الرجال، ج۱، ص۴۵.

۵۳. در ضمن افزودند که نسخه ای که نسخه های متأخر از آن گرفته شده، گرفتار بهم ریختگی اوراق شده بوده و در نسخه های بعدی و نیز نسخهٔ چاپی (که همراه رجال ابن داود است) نام حدود دویست نفر از اصحاب امام رضا(ع) در ردیف اصحاب امام کاظم(ع) آمده است.

۵۴. در کشف الظنون ج۱، ص۳۴۲ آمده است: التبیان فی احوال البلدان لاحمد بن ابی عبدالله.

کتاب مورد بحث ماست.[55] در این فهرست که از جهاتی کاملتر از فهرست یاد شده در نجاشی است، نامی از کتاب البلدان به میان نیامده است. در برابر، ضمن فهرستی که نجاشی به نقل از ابن بُطّه دربارهٔ کتابهایی که در المحاسن بوده آورده، کتابی است با نام کتاب **البلدان والمساحة** یاد شده است. در آنجا توضیح دیگری در این باره نیامده است. با این حال، نجاشی ضمن شرح حال محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از کتاب وی با نام کتاب **المساحة والبلدان** یاد کرده و سپس توضیحی در باب علت تألیف این کتاب از خود مؤلف آورده است. او می نویسد: دلیل تألیف این کتاب آن بود که من به دنبال فهرست کتابهای مساحت بودم که احمد بن ابی عبدالله برقی تألیف کرده بود، آن را یافتم و نسخهٔ آن را گرفته و از آن کس که آن را روایت کرده بود روایت کردم. امسال آن کتابها از دست رفت و نسخه ای نیافتم. از برادرانم در قم و بغداد از آن کتاب سراغ گرفتم؛ اما نزد احدی آن را نیافتم. پس از آن به اصول و مصنفات رجوع کرده احادیث مربوطه را از آنها خارج کردم و هر حدیثی را در باب ویژهٔ خود قرار دادم.[56]

در قرن چهارم، ندیم به نام **کتاب البلدان** اشاره کرده که از جمله کتابهایی بوده که عنوان المحاسن شامل آن می شده است. مسعودی نیز در مقدمهٔ مروج الذهب، ضمن فهرستی که از آثار تاریخی تألیف شده به دست داده، از کتاب التبیان احمد بن محمد بن خالد برقی کاتب یاد کرده است.[57]

موارد باقی ماندهٔ کتاب تبیان در تاریخ قم

در همین قرن چهارم، حسن بن محمد بن حسن قمی، در کتاب تاریخ قم، از این کتاب یاد کرده و قطعاتی از آن را نقل کرده است. تاریخ قم در سال ۳۷۹ تألیف شده و از بهترین آثاری است که در جغرافیای شهری از قرون نخست اسلامی تألیف شده است. آقای مدرسی طباطبائی، منابع این کتاب را بتفصیل در **کتابشناسی آثار مربوط به قم** شناسانده و از جمله صفحات مواردی را که مؤلف از کتاب التبیان برقی نقلی آورده ذکر کرده است.[58] در تاریخ قم، از این کتاب، با نام کتاب البنیان یاد شده که با توجه به نامی که در فهرست شیخ آمده، باید آن را تصحیف شدهٔ کتاب التبیان بدانیم (یا بالعکس).[59] با این حال باید توجه داشت که طهرانی، مصحح تاریخ قم، در سه مورد که نام کتاب آمده، آن را **بنیان** ضبط کرده است. در التدوین رافعی هم یک مورد التبیان و در دیگر موارد بنیان آمده است. شاید بنیان اشاره به فلسفهٔ وجودی شهرها باشد که از قضا بخشی از آنچه در تاریخ قم و التدوین از این کتاب نقل شده در همین زمینه است.

در سه مورد از موارد زیر، تصریح به نقل از کتاب بنیان شده، اما در موارد دیگر تنها نام برقی آمده که با توجه به موارد نقل شده، به قاعده باید از همین کتاب باشد.

۱. در صفحهٔ ۲۰ آمده: چنین روایت کرده است احمد بن ابی عبدالله **برقی** در کتاب **بنیان** که شهر قم را از بر آن قم نام کرده اند که در ابتدای حال مستنقع میاه بوده است، یعنی جای جمع شدن آبها...

۲. در صفحهٔ ۲۲ آمده است: و همچنین احمد بن ابی عبدالله **برقی** گوید که این چشمه (که برابر تیمره و برق رود بوده) و این موضع اسکندر بیَنباشت.

۳. در صفحهٔ ۲۵ آمده است: و صحیح و معتبر و معتمد در آنک قم را چرا قم نهادند روایتی است که **برقی** گوید که قم مجمع آبهای تیمره و انار بود...

۴. در صفحهٔ ۲۶ آمده است: از **برقی** روایت است که او گفت که قم چهل فرسخ در چهل فرسخ است، زیرا که حدود آن به غایت از یکدیگر دورند و اقطار آن متفاوتند و... برقی گوید که حدّ اوّل قم از ناحیت همدان است تا میلاذجرد [ملاذگرد] که آن ساوه است و...

۵. در صفحهٔ ۵۰ آمده است: و **برقی** در این باب (رودخانهٔ قم) گوید که از این آب به قریهٔ قارص یک جوی روانه گردید. پس به مرور ایام آب آن موضع را می شکافت و فراخ می گردانید تا رودخانه گشت و آبهای تیمره بدان روانه شدند و آن وادی این است که الیوم آب در آن می رود. تا اینجا حکایت برقی است.

۶. در صفحهٔ ۵۶ آمده است: **برقی** در کتاب **بنیان** چنین آورده که رستاق قم، سیصد و شصت وپنج دیه است از آن جمله شابستانان، خطاب آباد، دزج، ساسفجرد، دشت نوح...

۷. در صفحهٔ ۵۸ آمده است: چنین گوید حسن بن محمد که

---

۵۵. فهرست شیخ طوسی، ص۱۳۲.

۵۶. رجال النجاشی، ص۳۵۵. آیا از این عبارت به درستی می توان دریافت که وی به دنبال کتابی در جغرافیا بوده یا کتابی در حدیث؟ ممکن است مقصود کتابی باشد که احادیث مربوط به شهرها در آن آمده است. در این صورت باید کتاب التبیان فی اخبار البلدان او را چیزی جز کتاب البلدان و السماحة دانست که براساس آنچه از گفتهٔ حمیری مستفاد می شود باید کتابی در حدیث بوده باشد.

۵۷. مروج الذهب، ج۱، ص۱۳ (تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید).

۵۸. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص۱۸ (قم، ۱۳۵۳).

۵۹. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص۱۸.

این حکایات مجموع متفاوتند و برخلاف یکدیگرند. پس بدرستی که تفصیل **برقی** زاید است بر همه.

۸. در صفحهٔ ۵۹ آمده است: و **برقی در کتاب** خود آورده است که چون عرب به قم نزول کردند، زمین دیهیها فرا می گرفتند و بر آن بنا می نهادند و عمارت می کردند و عشر آن به دیوان می رسانیدند. و همچنین **برقی** آورده است که مجموع ضیعتها که عرب را به قم بود، همه نو و اسلامی بودند و عرب اشعری آن را بنا کردند و استحیای آن نمودند و کاریزها بیرون آوردند و برزیگران را بدان فرستادند...

۹. و در صفحهٔ ۶۰ آمده است: و از **برقی** حکایت است که **جمکران** را **سلیمان بن داود** ـ علیهما السلام ـ بنا کرده است و این روایت از خلافی خالی نیست، سبب آنک بدین ناحیت هیچ بنایی منسوب با سلیمان بن داود نیست و بدو باز نمی خوانند؛ والعلم عند الله.

۱۰. در صفحهٔ ۷۵ آمده است: و **برقی** روایت کند از آن جمله که عجم در آن غلو کرده اند از وصف بیوراسف... **برقی** گوید که نمک قم، پاکیزه ترین و خوبترین نمکهاست، زیرا که آن آبی است که در آن حالت که فسرده می شود صافی است و هیچ خاك با آن آمیخته نشده است و دیگر نمکها خاك با آن آمیخته شده و...

۱۱. در صفحهٔ ۷۹ آمده است: و **برقی** از بعض روات عجم حکایت کند که اول موضعی که از مواضع و رساتیق ساوه و حوالی آن بنا نهادند **آبه** بود و بیب بن جودرز آن را بنا کرده و سبب بنای آن، آن بود که کیخسرو بدانجا رسید و آن دریاچه بود...

۱۲. در صفحهٔ ۸۱ آمده است: و **برقی** در کتاب **بنیان** آورده که می گویند فرعون از آبه بوده است و هرکس از اهل آبه که تو او را بینی سرخ روی و ازرق چشم، بدان که او از نسل فرعون است. و همچنین برقی گوید که سرای فضلویه متطبب در آن از سرای فرعون بوده است و سرای و مسکن فرعون از دروازهٔ وزوا بوده تا دوازهٔ بنان بن موسی...

۱۳. در صفحهٔ ۸۳ آمده است: همچنین **برقی** گوید که این دیه را (طخرود) از برای آن بدین نام نهادند که بر جای رود و سیل واقع شده بود و به زبان عجم تفارود بود و بعضی دیگر گویند که معنی آن به زبان عجم ته خره است؛ سبب آنک چون این موضع را بنا کردند اهل طخرود بر بانی آن به برکت و خیر دعا کردند و گفتند: به تو خرّه باد، یعنی بر تو مبارك باد...

۱۴. در صفحهٔ ۸۴ آمده است: **برقی** روایت کند که این دیه را (هریسان) دارای بن دارا بنا کرده است و به نام درم خریدگان خود نام نهاده است و بدین دیه از ممالیک او یک را وریسان نام بوده است...

۱۵. در صفحهٔ ۸۶ آمده است: جرجنبان، از ساوهٔ همدان است. از **برقی** روایت است که این دیه را از بهر آن بدین نام کرده اند که مردی به چشمه ای که بر پس ساوه است فرود آمد و چاشت می خورد و انبانی پر از نان و پنیر با خود داشت. چون طعام بخورد برخاست و به کنار چشمه آمد تا آب خورد. گرگی از پس آن درآمد و انبان نان و پنیر برگرفت. آن مرد در پی او می دوید و می گفت که گرگ انبان برد. پس این دیه را نام جرجنبان کردند والله اعلم... ذکر طلسمات و کانهای نمک به قم. از **برقی** رویت است که چون بلیناس به بلاد جبل رسید، به شهر قم طلسمی از بهر دزدی کردن تعبیه کرد... (و نک: ص۸۷)

۱۶. در صفحهٔ ۸۸ آمده است: **برقی** گوید که از عجایب قم نمکستانی است که به فراهان است به قرب فارجان و آن مانند دریا یکی است...

۱۷. در صفحهٔ ۲۸۱ آمده است: دیگر روات اشعریه از کلبی و زهری روایت کرده اند که رکن یمانی به مکه ابوسالم اشعری بنا کرده است... و گویند که رکن یمانی مردی از بنی وحید بنی کلب بنا کرده و روایت اول صحیحتر است به قول **برقی**.

۱۸. در صفحهٔ ۲۴۱ نقل دیگری از **برقی** شده که گویا به نقل از منبع دیگری است: وی در بحث از دلیل آمدن عربها به قم می نویسد: ابوالحسین علی بن محمد بن جعفر بن خزیمه اسدی منجم روایت کرده است که او به خط **ابوجعفر احمد بن ابی عبدالله برقی** یافت که... و پس از ده سطر می نویسد: حکایت اسدی از برقی تا اینجاست.

موارد البنیان در التدوین

کتاب التدوین فی اخبار قزوین، از آثار مهمی است که در قرن ششم هجری تألیف شده است. مؤلف آن رافعی، شرحی کوتاه از اوضاع جغرافیایی آورده و سپس به شرح احوال علمای قزوین پرداخته است. در مباحث مقدماتی کتاب در چند مورد از کتاب برقی مطالبی نقل شده و این نشان می دهد که کتاب تا قرن ششم در دسترس بوده است.

۱۹. در **جلد نخست** کتاب، صفحهٔ ۳۸، آمده است: رأیت فی کتاب **التبیان تألیف احمد بن ابی عبدالله البرقی** أنه روی الهیثم أن قزوین کانت ثغرا وکان بعض الاکاسرة قد وجّه الیها قائدا فی

جمع كثير فأتاهم العدوّ وهم معسكرون بذلك المكان فاصطفوا لهم واستعدوا للحرب فنظر القائد الى ذلك المكان فرأى فيه خللا، فقال لرجل من اصحابه أين كش وين، أى احفظ ذلك الموضوع فهزموا العدو وبنوا بذلك المكان مدينة وسميت كشوين فعربت وقيل قزوين...

۲۰. در همان جلد، صفحهٔ ۴۴، آمده است: **وفي كتاب البنيان** لأحمد بن أبي عبدالله: ان مدينة قزوين بناها سابور بن اردشير وسماها شاذبور.

۲۱. در همان جلد، صفحهٔ ۴۷، آمده است: **في كتاب البنيان**: الذي كوّر قزوين هو الحسن بن عبدالله بن سيار العبدى كورها ايام الرشيد واقتطع اليها نسا وسلقان روذ والزهراء والطرهم وغيرها.

۲۲. در همان جلد، صفحهٔ ۴۸، آمده است: **وفي البنيان للبرقي** ان الكلبي قال: انما سميت رامند لان بعض الاكاسرة في غزاته خراسان مر بهذه المفازة فانتهى الى موضع رامند. فقال: كم بين العمران وهذا الموضع، فقالوا عشرة، فقال راه مند اى بقى الطريق واشترت بذلك.

۲۳. در همان جلد، صفحهٔ ۴۸، آمده است: ومنها اهرود ومنها الزهراء وهى ناحية معمورة غريزة المياه كثيرة الثمار قصبتها **مسكن وذكر البرقي** ان الزهراء بنيت باسم الزهراء بنت ردى صاحب الرى وانه وهب تلك البقع من ابنته فبنت هناك.

در همان جلد، صفحهٔ ۴۹، آمده است: عد في **البنيان** من قرى قزوين جيكان وياجرون وزنجان وقصر البراذين الى ناحية الديلم ومن نواحيها فشكل وقد يضاف الطالقان اليها ايضا. وذكر **البرقي** انه بناها الطالقان الاصغر بن الخراسان وهو تأم الطالقان الأكبر صاحب طالقان خراسان.

(۲)

محمد بن بحر رهنی و بقایای کتاب نحل العرب

محمد بن بحر شیبانی رهنی سیستانی سجستانی کرمانی، دانشمند مورخ، جغرافیادان، محدث، فقیه و متکلم شیعی از ساکنان رُهنه از نواحی نرماشیر کرمان بوده است. در قرون نخستین اسلامی، کرمانی از نواحی سیستان به حساب آمده و لذا به سیستانی نیز شهرت داشته است. وی به تناسب بستگی قبایلی خود ملقب به شیبانی شده است. بنابراین یا در اصل عرب است و یا از موالی قبیله مزبور. بسیاری از قبایل عربی، پس از فتوحات و در قرن اول و دوم در نواحی مختلف ایران از جمله کرمان ساکن شدند.* مؤلف خود کتابی با نام نحل العرب در چگونگی سکونت قبایل عربی در نواحی مختلف ایران داشته که از آن سخن خواهیم گفت. در اینجا نگاهی به آنچه رجال شناسان به ترتیب تاریخی دربارهٔ او نوشته اند خواهیم داشت.

کشی دربارهٔ او نوشته است: محمد بن بحر دهنی (کذا) نرماشیری.[۶۰]

شیخ طوسی نوشته است: محمد بن بحر رهنی از اهالی سجستان.[۶۱]

نجاشی نوشته است: ابوالحسین شیبانی ساکن نرماشیر از مناطق کرمان.[۶۲]

یاقوت حموی نوشته است: محمد بن بحر شیبانی رهنی ابوالحسین؛ رُهنی با همین اعراب منسوب به رهنه، از قرای کرمان است. او در نرماشیر که از خاك کرمان است سکونت داشته و مکنی به ابوالحسین بوده و در اصل شیبانی.[۶۳] در ۶معجم البلدان به خطا ابوالحسن چاپ شده است.

علامه نیز او را محمد بن بحر رهنی شیبانی، ابوالحسین، نامیده و نوشته است که وی ساکن نرماشیر از خاك کرمان بوده است.[۶۴] صَفَدی هم او را به همین نام خوانده و نوشته است: **كان معروفا بالفضل والفقه**.[۶۵] ابن حجر از تاریخ ری منتجب الدین او را یاد کرده است.[۶۶]

با این توضیحات روشن می شود که در مواردی که دهنی ضبط شده، غلط است، همان طور که کنیهٔ او ابوالحسین بوده نه ابوالحسن.

مشایخ محمد بن بحر و شاگردان او

از چند نفر به عنوان مشایخ و اساتید وی یاد شده است. این افراد عبارتند از:

أحمد بن محمد بن كيسان نحوی. محمد بحر گفته است که نزد

---

* در این باره نک: السكان العرب في اقليم كرمان خلال القرن الاول الهجرى، فائق نجم مصلح، مجلة المورّخ العربى، شمارهٔ ۴۷، ص۱۵۷-۱۶۵/.

۶۰. رجال کشی، ص۱۴۷.

۶۱. همانجا.

۶۲. رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴.

۶۳. معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۱.

۶۴. ایضاح الاشتباه، ص۲۹۰ (قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۱ق).

۶۵. الوافی بالوفیات، ج۲، ص۲۴۴.

۶۶. لسان المیزان، ج۵، ص۷۳۶.

وی کتاب سیبویه را خوانده است.[۶۷] سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری نیز از مشایخ وی بوده و این در نقلی که یاقوت آورده آشکار است.[۶۸] شیخ دیگر وی **ابن حجر ابن سهیل بن عبدالله بن مطر** بوده است.[۶۹] نیز از احمد بن مسرور روایت کرده که در اکمال الدین صدوق روایت وی از او آمده است. نیز از احمد بن حارث دو روایت نقل کرده؛ همین طور از عبدالرحمان بن احمد ذهلی روایتی نقل کرده که در **من لایحضر** صدوق آمده است.

کسانی هم از وی روایت کرده‌اند. **ابوالعباس احمد بن علی بن العباس بن نوح** یکی از آنهاست که راوی کتابهای وی برای نجاشی بوده است.[۷۰] نجاشی از این شخص در شرح حال حسین بن سعید اهوازی یاد کرده و نوشته است که حسین بن علی بن سفیان بزوفری در سال ۳۵۲ به وی چیزی نوشت. بنابراین نقل، فرد مزبور در این سال عالم و دانشمند بوده است. وی، همان طور که شیخ آقا بزرگ نوشته، پیش از سال ۴۲۳ درگذشته است.[۷۱]

از دیگر شاگردان وی، به نقل ابن حجر، خطّابی صاحب غریب الحدیث، است.[۷۲] راوی دیگر احادیث وی **احمد بن طاهر قمی** است که صدوق روایت او را از محمد بن بحر آورده است. **ابومفضل شیبانی** هم روایاتی از وی نقل کرده است.

برای تعیین طبقهٔ وی باید یادآور شد که ابن حجر گفته است وی پیش از سال ۳۳۰ درگذشته است.[۷۳] شیخ آقا بزرگ وی را متوفای ۳۴۰ دانسته است.[۷۴] با توجه به نقل مع الواسطهٔ شیخ صدوق از وی، و عدم روایت محمد بن بحر از امام معصوم(ع)، چنین به دست می‌آید که وی در ربع آخر قرن سوم و ربع آغازین قرن چهارم می‌زیسته است؛ یعنی در دوران غیبت صغرا. یک تاریخ دیگر هم در تعیین طبقهٔ وی به ما کمک می‌کند و آن اینکه ابوالقاسم احمد بن علی کوفی (م۳۵۲) کتابی با عنوان **الرد علی محمد بن بحر رهنی** نوشته است.[۷۵]

منزلت علمی محمد بن بحر

شاید مهمترین نکته دربارهٔ منزلت علمی وی این سخن شیخ طوسی باشد که محمد بن بحر، بیش از پانصد تألیف از کتاب و رساله داشته است.[۷۶] بسیاری از این تألیفات تا پیش از حملهٔ مغول در خراسان وجود داشته،[۷۷] اما پس از این حملهٔ خانمان سوز این آثار از بین رفته است. در جمع این آثار، تنها **کتاب القلائد** وی در اختیار سید صفی الدین محمد بن معد موسوی بوده که خبر آن را به علامهٔ حلی داده است. آثار او در ادبیات، تاریخ، جغرافی، انساب، علوم قرآن، کلام، فقه و حدیث بوده است. شیخ طوسی او را با عنوان عالم متکلم یاد کرده است. همان گونه که خواهیم دید، یاقوت حموی از برخی آثار وی بهره برده و از وی ستایش کرده است.

یاقوت دربارهٔ او نوشته است: «**محمد بن بحر الرهنی ابوالحسین الشیبانی ... معروف بالفضل والفقه**». سپس از قول استادش رشیدالدین نقل کرده که دربارهٔ محمد بن بحر گفته است: او تیزفهم و حافظ بود و هشت هزار حدیث را از بر می‌خواند. احادیث بیشتری در حفظ داشت و به دنبال احادیث غریب بود و عمر طولانی کرد. دانسته است که کسی که به دنبال احادیث غریب برود، دروغ هم دارد. من **کتاب البدع** او را دیدم. چیز منکری در آن به نظر نیامد. خداوند آگاه است. او عالم به انساب و اخبار مردم بود.[۷۸]

نیز یاقوت می‌نویسد: محمد بن بحر یکی از عالمان ادیب بود. او نزد ابن کیسان کتاب سیبویه را خواند. احادیث شیعی زیادی روایت کرده و در مذهب شیعه تألیفاتی دارد.[۷۹]

علامهٔ حلی نوشته است: من به خط سید صفی الدین محمد بن معد یافتم که این کتاب (کتاب فقهی قلائد) در نزد من در خراسان بود. کتاب بسیار مفیدی بود و غرائبی در آن بود. مجلدی از آن کتاب النکاح بود که خوب نوشته شده بود. اجزای پراکنده‌ای از آن را دیدم که اجازهٔ کسی که بر او کتاب خوانده شده بود، وجود داشت.[۸۰] جالب که در نسخهٔ دیگری از ایضاح، در ادامهٔ عبارت: «کتاب مفید بود» افزوده شده: کتاب مقدمات علوم القرآن او نزد من بود که کتاب بسیار خوبی بود.[۸۱]

ابن حجر هم نوشته است: منتجب الدین در تاریخ ری از او یاد کرده و آورده است که **کان قویّاً فی الأدب**.[۸۲]

---

۶۷. معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۲.
۶۸. نک: معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۱ـ۳۲.
۶۹. لسان المیزان، ج۵، ص۷۳۶.
۷۰. رجال النجاشی، ص۳۸۴.
۷۱. النابس، ص۲۰؛ ونک: مشیخة النجاشی، ص۱۰۶.
۷۲. لسان المیزان، ج۵، ص۷۹.
۷۳. همانجا، ص۷۳۶.
۷۴. ذریعه، ج۵، ص۴۴.
۷۵. رجال النجاشی، ص۲۶۶، ش۶۹۱.
۷۶. فهرست شیخ طوسی، ص۱۳۲.
۷۷. نک: معالم العلماء، ص۹۶.
۷۸. معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۲.
۷۹. معجم البلدان، ذیل عنوان رهنه.
۸۰. ایضاح الاشتباه، ص۲۹۰.
۸۱. همانجا، پاورقی۳.
۸۲. لسان المیزان، ج۵، ص۷۳۶.

اتهام غلوّ

با همهٔ ستایشهایی که از محمد بن بحر شده، وی را متهم به غلو کرده اند. در نقلی در رجال کشی چنین آمده است: حدثنی ابوالحسن (کذا) محمد بن بحر الکرمانی الدهنی (کذا) النرماشیری، قال وکان من الغلاة الحنقین.[83] و نیز در همان جا آمده است: **محمد بن بحر هذا غال**.[84]

با وجود این اتهام نجاشی می نویسد: برخی از اصحاب ما بر آن هستند که گرایش غلو داشته (فی مذهبه ارتفاع).

امام حدیث او به درستی نزدیک است و من ندانستم که چرا دربارهٔ وی چنین گفته شده است.[85] یاقوت همین سخن را از ابن النحاس! نقل کرده است.[86]

شیخ طوسی دربارهٔ محمد بن بحر نوشته است: او متکلم عالم به اخبار بوده، جز آنکه متهم به غلو است.[87] وی در جای دیگر او را به تفویض متهم کرده است.[88] می دانیم که مفوضه در مرتبه ای پایینتر از غلات و در حقیقت از آنها به اعتدلال نزدیکتر بودند.

علامه حلی هم نوشته است: ابن غضائری گفته است که او دارای گرایش غلو است. من اعتقاد به توقف در قبول احادیث وی دارم.[89] ابن شهر آشوب نیز او را متکلمی دانسته که متهم به غلو است.[90] منتجب الدین هم اتهام غلو را نقل کرده و نوشته است که وی: کان قویا فی الادب واللغة.[91]

ریشه اتهام غلو وی، قاعدتا از ابن غضائری نشأت گرفته است. با این حال در میان رجالیین شهرت یافته و در این میان نجاشی از وی دفاع کرده است. به نظر می رسد که حتی اگر مسأله ای مطرح باشد، نه غلو بلکه تفویض است که شیعهٔ معتدل سختگیری چون ابن غضائری همان را نیز غلو می داند. صدوق از محمد بن بحر نقل کرده که وی انبیا و ائمه را بر ملائکه ترجیح می داده است. در نظر برخی از شیعیان معتدل، همین باور می توانسته سبب اتهام تفویض و یا غلو باشد. از آثار برجای ماندهٔ وی در روایات صدوق و جز آن، هیچ نوع گرایش حلولی یا الوهیتی نسبت به امامان در کار نیست. وی در دورهٔ غیبت صغرا درست به دوازده امام اعتقاد داشته و در زمرهٔ اصحاب شلمغانی و جز آنها نبوده است. این مسأله از اسامی تألیفات وی به دست خواهد آمد. نجاشی نیز با مراجعه به نقلهای وی، متوجه سلامت آنها شده و لذا نوشته است که نمی داند اتهام غلو از کجا و به چه دلیل به وی نسبت داده شده است.

با وجود تصریحاتی که دربارهٔ گرایش شیعی وی وجود دارد و نیز اسامی تألیفات وی این سخن منقول در لسان المیزان که وی از علمای سنت بوده نامفهوم است.[92]

آثار رُهنی

اشاره شد که شیخ طوسی نوشته است که وی در حدود پانصد تألیف و رساله دارد و بسیاری از کتابهای وی در خراسان موجود است. از جمله کتابهای وی کتاب **الفرق بین الال والامة** و کتاب **القلائد** است.[93] ابن شهر آشوب نیز همان مطلب را نوشته و گفته است که آثار وی در خراسان است.[94] ابن شهر آشوب، فهرست کاملتر از دیگران از آثار وی به دست داده است.

در اینجا فهرستی از آثار وی را که در منابع مختلف از آنها نامبرده شده است، ارائه می کنیم:

۱. **کتاب القلائد**. نجاشی نوشته است که در این کتاب مسائل اختلافی میان شیعه و مخالفین مطرح شده است.[95] همان طور که اشاره شد محمد بن معد موسوی از آن کتاب یاد کرده و یادداشت وی در ایضاح الاشتباه علامه حلی آمده است. وی کتاب النکاح و برخی از اجزاء دیگر این کتاب را دیده است.[96]

۲. **کتاب البدع**،[97] یاقوت از قول استادش رشیدالدین از آن یاد کرده و گفته است که چیز خلافی در آن ندیده است.[98]

۳. **کتاب البقاع**[99]

۴. **کتاب التقوی**[100]

۵. **کتاب الاتباع وترک المراء فی القران**[101]

---

۸۳. الحنق بالفتح والکسر: المغتاظ السمن.
۸۴. رجال کشی، ص۱۴۷ـ۱۴۸، ش۲۳۵.
۸۵. رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴.
۸۶. معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۱.
۸۷. فهرست شیخ طوسی، ص۱۳۲.
۸۸. رجال شیخ طوسی، ص۵۱۰.
۸۹. رجال العلامه، ص۲۵۲.
۹۰. معالم العلماء، ص۹۶.
۹۱. لسان المیزان، ج۵، ص۷۳۶.
۹۲. همانجا، ج۵، ص۷۹.
۹۳. فهرست شیخ طوسی، ص۱۳۲.
۹۴. معالم العلماء، ص۹۶.
۹۵. رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴.
۹۶. ایضاح الاشتباه، ص۲۹۰.
۹۷. رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴؛ الوافی بالوفیات، ج۲، ص۲۴۴؛ ذریعه، ج۳، ص۷۰.
۹۸. معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۲.
۹۹. رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴؛ ذریعه، ج۳، ص۱۳۸.
۱۰۰. رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴؛ ذریعه، ج۴، ص۳۹۳.
۱۰۱. رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴؛ ذریعه، ج۱، ص۸۰.

۶ . کتاب البرهان[۱۰۲]
۷ . کتاب الاول والعشرة[۱۰۳]
۸ . کتاب المتعه[۱۰۴]
۹ . الفرق بین الال والامة[۱۰۵]
۱۰ . البرهان السدید من عون المدید[۱۰۶]
۱۱ . الطلاق
۱۲ . المبسوط فی الصلاة،[۱۰۷] ممکن است این دو، بخشی از کتاب القلائد بوده باشد.
۱۳ . التکلیف والتوظیف[۱۰۸]
۱۴ . اثبات الامامة[۱۰۹]
۱۵ . الرد علی من أنکر الاثنی عشر ومعجزاتهم[۱۱۰]
۱۶ . کتاب الحجة فی ابطاء القائم علیه السلام[۶]
۱۷ . مجلس الرهنی[۱۱۲]
۱۸ . المساواة والمقابلة[۱۱۳]
۱۹ . التلخیص والتلخص فی التفسیر[۱۱۴]
۲۰ . المثل والسیر والخراج[۱۱۵]
۲۱ . القواعد[۱۱۶]
۲۲ . مرج البهاء وروض الضیاء[۱۱۷]
۲۳ . المناسک[۱۱۸]

۲۴ . **نحل العرب**. یاقوت نوشته است: از جمله تألیفات وی کتابی است که نامش را **نحل العرب** نهاده است. وی در این کتاب از پراکندگی اعراب در بلاد اسلامی و اینکه کدام یک شیعه، کدام یک خارجی و کدام یک سنی بوده اند یاد کرده است. او از شیعه تمجید و از دیگران به بدی یاد کرده است. من جزئی از این کتاب را دیدم که دربارهٔ اهل مشرق بویژه اهالی کرمان و سجستان و خراسان و طبرستان بود.[۱۱۹]

۲۵ . **الدلائل علی نحل القبائل**. یاقوت می گوید: محمد بن بحر در نحل العرب گفته است که کتابی با نام کتاب الدلائل علی نحل القبائل نوشته است.[۱۲۰]

۲۶ . **مقدمات علم القران**. این کتاب در دست ابن طاووس بوده و از آن در سعد السعود (ص۲۲۷ و ۲۲۸) نقل کرده است. مورد نقل شده از کراسهٔ ششم آن کتاب، جزء اول می باشد. نقل مزبور دربارهٔ بی پایگی قرائتهای سبعه است و اینکه امام علی(ع) تنها مرجع تفسیر قرآن می باشد. نقل دیگری از آن در ص۲۷۹ـ۲۸۱ سعد السعود آمده و در آن به اختلاف قرائتها میان نسخی از قرآن که توسط عثمان به شهرها فرستاده شده بوده، سخن گفته شده است. در نسخه ای از ایضاح الاشتباه نیز از آن یاد شده است.[۱۲۱]

۲۷ . **الفروق بین الاباطیل والحقوق**.[۱۲۲] شیخ صدوق نوشته است: محمد بن بحر رهنی در کتاب معروفش با نام **الفروق بین الاباطیل والحقوق** که در معنای مصالحهٔ امام حسن(ع) با معاویه نوشته، سؤال سائلی را در تفسیر حدیث یوسف بن مازن راسبی در این معنی و پاسخ آن را آورده است. این همان نقلی است که ابوبکر محمد بن حسن ... خزیمه آورده است ...

موارد باقی مانده کتاب از نحل العرب

کتاب جغرافیای وی که در نوع خود بسیار جالب توجه بوده، کتاب نحل العرب است. این اثر دربارهٔ پراکندگی اعراب در شهرهای مختلف بوده و بخشی از آن که به شرق اختصاص داشته در اختیار یاقوت حموی بوده است. وی چند مورد از آن را آورده است. ترتیب کتاب، قاعدتا بر حسب شهرها و مناطق بوده و بدین ترتیب اثری کاملا نو در جغرافیای انسانی ایران به حساب می آمده است.[۱۲۳]

۱۰۲ . رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴؛ ذریعه، ج۳، ص۹۱.
۱۰۳ . رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴؛ ذریعه، ج۲، ص۴۸۱.
۱۰۴ . رجال النجاشی، ص۳۸۴، ش۱۰۴۴؛ ذرعه، ج۱۹، ص۶۶.
۱۰۵ . فهرست شیخ طوسی، ص۱۳۲؛ معالم العلماء، ص۹۶.
۱۰۶ . معالم العلماء، ص۹۶.
۱۰۷ . همانجا، ص۹۶.
۱۰۸ . همانجا، ص۹۶ و نک: معالم العلماء، تصحیح عباس اقبال، ص۸۶.
۱۰۹ . همانجا، ص۹۶.
۱۱۰ . همانجا، ص۹۶.
۱۱۱ . همانجا، ص۹۶. در چاپ اقبال از معالم (ص۸۶) از این کتاب، به عنوان کتابی مستقل یاد نشده، بلکه به عنوان جزئی از کتاب الرد علی من أنکر گزارش شده است.
۱۱۲ . همانجا، ص۹۶.
۱۱۳ . همانجا.
۱۱۴ . همانجا، ص۹۶؛ ذریعه، ج۴، ص۴۱۹.
۱۱۵ . همانجا، ص۹۶.
۱۱۶ . همانجا، ص۹۶.
۱۱۷ . همانجا، ص۹۶.
۱۱۸ . همانجا، ص۹۶.
۱۱۹ . معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۱؛ و نک: الوافی بالوفیت، ج۲، ص۲۴۴؛ ذریعه، ج۲۴، ص۸۳.
۱۲۰ . معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۱ـ۳۳؛ الوافی بالوفیات، ج۲، ص۲۴۴؛ ذریعه، ج۸، ص۲۳۸، ج۱۰، ص۱۴۳.
۱۲۱ . ایضاح الاشتباه، ص۲۹۰. این نقل در پاورقی از نسخه ای دیگر از ایضاح نقل شده است.
۱۲۲ . معالم العلماء، ص۱۱۶؛ علل الشرائع، ج۱، ص۲۰۰؛ بحارالانوار، ج۴۴، ص۲ عنه.
۱۲۳ . نظیر این اثر، در دورهٔ معاصر، اثری است با عنوان امتداد العرب فی صدر الاسلام از احمد صالح العلی. البته یعقوبی هم در البلدان خود فهرستوار به سکونت اعراب در شهرها اشاره کرده است.

افزون بر آن، رهنی، به جغرافیای مذهبی نیز توجه داشته و گرایشهای مذهبی طوایف عرب را نیز یاد کرده است. در اینجا عین موارد نقل شده از کتاب وی را در معجم البلدان می آوریم.

۱. معجم البلدان (۳/ ۱۹۰ـ۱۹۱):

سجستان: قال محمد بن بحر الرهني: سجستان إحدى بلدان المشرق ولم تزل لقاحاً على الضيم ممتنعة من الهضم منفردة بمحاسن متوحدة بمآثر لم تعرف لغيرها من البلدان ما في الدنيا سوقة أصح منهم معاملة ولا أقل منهم مخاتلة، ومن شأن سوقة البلدان أنهم إذا باعهم أو اشترى منهم العبد أو الأجير أو الصبي، كان أحب اليهم من أن يشتري منهم الصاحب المحتاط والبالغ العارف وهم بخلاف هذه الصفة، ثم مسارعتهم إلى إغاثة الملهوف ومداركة الضعيف، ثم أمرهم بالمعروف ولو كان فيه جدع الأنف، منها جرير بن عبدالله صاحب أبي عبدالله جعفر بن محمد الباقر، رضي الله عنه، ومنها خليدة السجستاني صاحب تاريخ آل محمد: **قال الرهني:** وأجلّ من هذا كله أنه لُعن علي بن أبي طالب رضي الله عنه على منابر الشرق والغرب ولم يلعن على منبرها إلا مرة وامتنعوا على بني امية حتى زادوا في عهدهم أن لايلعن على منبرهم أحد ولا يصطادوا في بلدهم قنفذ ولا سلحفاة وأي شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخي رسول الله صلى الله عليه واله وسلم، على منبرهم وهو يُلعن على منابر الحرَمين مكة والمدينة!

۲. معجم البلدان (۲/ ۱۹۸):

جيرفت: وقال الرهني: وبجيرفت ناس من الأزد ثم من المهالبة منهم محمد بن هارون النسابة أعلم خلق الله تعالى بأنساب الناس وأيامهم، قال: ورأيته شيخاً همّاً طاعناً في السن،
۱ وكان أعلم من رأيت بنسب نزار واليمن، وكان مُفرطاً في التشيع وكان له ابنان عبدالله وعبدالعزيز، فنظر عبدالعزيز في الطب فحسن عمله فيه وألطف النظر من غير تقليد وألّف فيه تأليف.

۳. معجم البلدان (۳/ ۲۹۶):

سيرجان: قال الرهني: منها حرب بن إسماعيل، لقي أحمد بن حنبل وصحبه، وله مؤلفات في الفقه، منها كتاب السنة والجماعة قال: شتم فيه أهل الصلاة وقد نقضه عليه أبوالقاسم عبدالله بن أحمد بن محمود الكعبي البلخي.

۴. معجم البلدان (۱/ ۵۹):

الابارق: قال ياقوت: غير مضاف، علَم لموضع بكرمان، عن محمد بن بحر الدهني الكرماني.

۵. معجم البلدان (۲/ ۴۲۱):

داررزين: قال ياقوت: من نواحي سجستان، وقال الرهني: من نواحي كرمان.

۶. معجم البلدان (۲/ ۳۴۵):

الخبيص: قال الرهني: ويكتنف جانبي كرمان، عرضان القُفص من جانب البحر وخبيص من جانب البرّ وخبيص طرف بلاد فهلو وقد مسخ الله لسانهم وغير بلادهم وبناحيتها خبق وبيق.

۷. معجم البلدان (۵/ ۳۹۶):

هرات: قال الرهني: إن مدينتها بنية للإسكندر وذلك أنه لما دخل الشرق ومر بها الى الصين وكان من عادته أن يكلف أهل كل بلد ببناء مدينة تحصنهم من الأعداء فيقدرها ويهندسها لهم وأنه أعلم أن في أهل هرات شماساً وقلة قبول فاحتال عليهم وأمرهم أن يبنوا مدينة ويحكموا أساسها ثم خط لهم طولها وعرضها وسمك حيطانها وعدد أبراجها وأبوابها واشترط لهم أن يوفيهم أجورهم وغراماتهم عند عوده من ناحية الصين فلما رجع من الصين ونظر إلى ما بنوه عابه وأظهر كراهيته وقال: ما أمرتكم أن تبنوا هكذا، فرد عليهم بناءهم عليهم بالعيب ولم يعطهم شيئا.

۸. معجم البلدان (۵/ ۲۸۵):

نسا: قال الرهني: نسا من رساتيق بمّ كرمان.

۹. معجم البلدان (ج۴، ص۳۳۱):

القفس: ... قال الرهني: القفس جبل من جبال كرمان مما يلي البحر وسكانه من اليمانية ثم من الازد بن الغوث ثم من ولد سليمة بن مالك بن فهم، وولده لم يكونوا في جزيرة العرب على دين العرب للاعتراف بالمَعاد و الإقرار بالبعث ولا كانوا مع ذلك على دينهم في عبادة طواغيتهم التي كانوا يعبدونها من الأوثان والأصنام ثم انتقلوا إلى عبادة النيران فلم يعبدوها أيضاً عندهم وفي قدرتهم، ثم فُتحت كرمان على عهد عثمان بن عفان، رضي الله عنه، فلم يظهر لأحد منهم من ذلك الزمان إلى هذا الزمان مايوجب لهم اسم نحلة وعقد ولا اسم ذمة وعهد، ولم يكن في جبالهم التي هي مأواهم بيت نار ولا فُهرُ يهود ولا بيعة نصارى ولا مصلّى مسلم إلا ما عساه بناه في جبالهم الغزاة لهم، وأخبرني مخبر أنه أخرج من جبالهم الأصنام الكثيرة ولم أتحققه، قال الرهني: وإني وجدت الرحمة في الإنسان وإن تفاوت أهلها فيها فليس أحد منهم يعرى من شيء منها فكأنها خارجة من الحدود التي يميز بها الإنسان من جميع الحيوان كالعقل والنطق اللذين جُعلا سبباً للأمر والزجر ولأن الرحمة وإن كانت من نتائج قلب ذي الرحمة ولذلك في هذه الخلة التي كأنها في الإنسان صفَةَ لازمة كالضحك فلم أجد في القفس منها قليلاً ولا كثيراً، فلو أخرجناهم بذلك عن حد من حدود الإنسان لكان جائزاً ولو جعلناهم من جنس ما يُصاد ويرمى لا من جنس مايُغزى ويُدعى ويؤمَر وينُهى إذا ماكان على ما بان لنا وظهر وانكشف وشهر أنه لم يصلح إلى سياسة سائس ولا دعوة داع وهداية هاد ولم يعلق بقلوبهم مايعلق بقلوب من هو مخّتار للخير والشر والإيمانَ والكفر كأن السبعُ الذي يُقتل في الحرم والحلّ وفي السرق والأمن

ولایُستبقی للاستصلاح والاستحیاء للإصلاح أشبه منه بالإنسان الذي یرجی منه الارعواء عن الجهالة والنزوع من البطالة والانتقال من حالة إلی حالة، قال: وولد مالک بن فهم ثمانیة: فراهید والحُمّام والهُناءة ونوی والحارث ومعن وسلیمة وجذیمة الأبرش بنو مالک بن فهم بن غنم بن دَوس بن عُدثان بن عبدالله بن زهران بن کعب بن الحارث بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر بن الأزد، قال: والمتمرد من ولد عمرو بن عامر بوادي سبا هو جد القفس، وذلک أن سلیمة بنمالک هو قاتل أبیه مالک بن فهم وهو الفار من إخوته بولده وأهله من ساحل العرب إلی ساحل العجم مما یلي مُکران والقاطن بعدُ في تلک الجبال؛ قال الرهني: وأردنا بذکر هذه الأمور التي بیّناها من القفس لندل علی أنهم لم یکن لهم قط في جاهلیة ولا إسلام دیانة یعتمدونها، ولیعلم الناس أنهم مع هذه الأحوال یعظمون من بین جمیع الناس علیّاً بن أبي طالب، رضي الله عنه، لا لعقد دیانة ولکن لأمر غلب علی فطرتهم من تعظیم قدره واستبشارهم عند وصفه.

۱۰. **معجم الادباء (۱۸/ ص۳۱ـ۳۲):**

ذکر [محمد بن بحر] فیه ـ أعنی کتاب النحل ـ أخبرنی ابن المحتسب ببغداد فی درب عبدة بالحربیة، قال: أخبرنا أحمد بن الحارث الخزاز، قال: أخبرنی المدائنی علی بن محمد بن أبي سیف عن سلمة بن سلیمان المغنی وغیره، فذکر قصة الملبّد بن یزید بن عون بن حرملة بن بسطام بن قیس بن حارثة بن عمرو بن أبي ربیعة بن ذهل بن شیبان الخارج فی أیام المنصور شاریا بالجزیرة حتی قتل. **وقال فی موضع آخر**: حدثنی سعد بن عبدالله بن ابی خلف قال: حدثنی ابوهاشم الجعفری، وقال فیه: حدثنی النوفلی علی بن محمد بن سلیمان بن عبدالله بن الحارث بن نوفل عن أبیه وقال فیه: سمعت أحمد بن محمد بن کیسان النحوی وأنا أقرء علیه کتاب سیبویه، یقول: لم یجئ علی فعّل الا اربعة أسماء: البقم: هی الخشبة التی یصبغ بها وهی معروفة، وشلّم، اسم بیت المقدس بالنبطیة، وبذّر وهو اسم ماء من میاه العرب. قال کثیر:

سقی الله أمواهاً عرفت مکانها

جُراباً وملکوما وبذّر والغمرا

وخضّم اسم للعنبر بن عمرو بن تمیم[۱۲۴]

موارد دیگر

نقلهای دیگر از وی در موضوعات دیگر عبارت از موارد ذیل است:

کمال الدین (ص۲۵۴ـ۲۵۵ و از آنجا در بحار الانوار، ج۳۸، ص۸۹ـ۸۸): حدیثی از احمد بن مسرور از سعد بن عبدالله قمی دربارهٔ سؤال وی از حضرت قائم دربارهٔ آنکه اجازه طلاق زنان پیامبر(ص) از سوی آن حضرت در اختیار امیرالمؤمنین(ع) بوده است.

علل الشرائع (۱/ ۲۰۰ به بعد و از آنجا در بحار الانوار، ج۴۴، ص۱۶ـ۲) روایت مفصلی است که شیخ صدوق با این عبارت آن را نقل کرده است: **قد ذکر محمد بن بحر الشیبانی فی کتابه المعروف بکتاب الفروق بین الاباطیل والحقوق فی معنی موادعة الحسن بن علی بن ابی طالب لمعاویة فذکر سؤال سائل** ... این حدیث در حد یک رسالهٔ کوتاه است که از قضا مرحوم مجلسی نیز عنوان باب را چنین نوشته: وفیه رسالة محمد بن بحر الشیبانی رحمه الله ...

الغیبه، طوسی (ص۲۰۸ـ۲۱۴ و از آنجا در بحار الانوار، ج۵۱، ص۶): حدیث مفصلی است که ابو مفضل شیبانی از محمد بن بحر شیبانی و او از قول بشر بن سلیمان النخاس آورده است. این روایت دربارهٔ دستور خَریدن کنیزی است که مادر حضرت مهدی(ع) شد.

الغیبه، طوسی (ص۱۶۷ـ۱۷۳): روایت مفصلی است از ابومفضل شیبانی از محمد بن بحر از علی بن حارث از سعد بن منصور جواشنی از احمد بن علی بن بدیلی از پدرش از سدیر صیرفی که گفت: «من و مفضل بن عمر و داود بن کثیر رقی و ابوبصیر و أبان بن تغلب نزد مولایمان حضرت صادق(ع) رفتیم ...» این خبر نیز درباره حضرت قائم علیه السلام است و در مصادر فراوانی که در ارجاعات الغیبه آمده، روایت شده است.

کمال الدین (۲/ ص۱۲۹ و از آنجا در بحار الانوار، ج۵۲، ص۷۸ـ۸۸): این حدیث نیز مفصل بوده و در اصل از سعد بن عبدالله قمی است که در مصادر دیگر نظیر دلائل الامامه، از طریقی دیگر از وی نقل شده است.

علل الشرائع (۱/ ۱۹ـ۲۶ و از آنجا در بحار الانوار، ج۵۷، ص۳۰۸ـ۳۱۶): این نقل، بحثی مفصل دربارهٔ عقیدهٔ کسانی است که انبیا و ائمه را بر ملائکه ترجیح می دهند. وی در این بحث دلایل این گروه را نقل کرده و ادلهٔ مخالفان را رد کرده است.

بحار الانوار، ج۸۷، ص۲۶۰ـ۲۶۱. در این مورد، نقلی از کفعمی در البلد الامین آمده است که معانی مختلفی دربارهٔ «عترت» آورده است. وی پس از نقل این معانی می نویسد: **فجمیع ما قلناه من الالفاظ فی معنی العترة التی اختلف العلماء فیها، فهی کنایة عنهم علیهم السلام ذکر ذلک محمد بن بحر الشیبانی فی کتابه عن ثعلب عن ابن الاعرابی. در کمال الدین، ج۱، ص۱۴۲** آمده است: حکی محمد بن بحر الشیبانی عن محمد بن عبدالواحد صاحب ابی العباس ثعلب فی کتابه الذی سماه کتاب الیاقوتة، قال:

---

۱۲۴. معجم الادباء، ج۱۸، ص۳۱ـ۳۳.

حدثنی ابوالعباس ثعلب (تغلب) قال: حدثنی ابن العرابی قال: العترة قطاع المسک الکبار فی النافجة ...

کتاب من لا یحضره الفقیه (۳/ ص۱۰۶ـ۱۰۹): دو نقل در این صفحات دربارهٔ قضاوتی است که امیرالمؤمنین میان پیامبر (ص) و یک اعرابی انجام داد.

ابن حجر (لسان المیزان، ج۵، ص۷۳۶) گفته است که الخطابی در **غریب الحدیث** از او روایت نقل کرده:

(۳)

تاریخ ری ابوسعد آبی

ابوسعد منصور بن حسین آبی شیعی (متوفای بعد از ۴۳۲) وزیر مجدالدولهٔ بویهی، از عالمان و ادیبان برجستهٔ شیعه در ری است. کتاب پر ارج **نثر الدر** او در شش جلد (شش در دو مجلد) در مصر به چاپ رسیده است. خود وی در مقدمهٔ نثر الدر به کتاب **نزهة الادب** خویش اشاره کرده که گویا نسخه‌ای از آن شناخته شده نیست و نثر الدر تلخیصی از آن است. سمعانی نیز از کتاب **النتف والظرف** وی یاد کرده است.[۱۲۵] تألیفات دیگری نیز به وی نسبت داده شده است.[۱۲۶]

ابوسعد آبی کتابی در **تاریخ ری** نوشته که جز چند مورد کوتاه، چیزی از آن باقی نمانده است. این موارد را، مرحوم **ارموی** برخی به اشارت و برخی به تفصیل، در تعلیقات الفهرست منتجب الدین آورده است. تاریخ ری وی، حداقل، در دست رافعی، یاقوت و ذهبی بوده یاقوت ذیل مدخل «آبه» شرح حال مؤلف و نام کتاب تاریخ ری را آورده است. ما برای تکمیل این بحث، موارد مزبور را نیز با استفاده از آنچه ایشان آورده است، می‌آوریم. موردی افزون بر آنچه ایشان آورده از ذهبی است که آن را نیز نقل خواهیم کرد.

۱. (**التدوین فی اخبار قزوین** ۲/۲۹۵):

افعی در ضمن شرح حال اسماعیل بن عباد، معروف به صاحب، می‌نویسد:

ذکره ابوسعد الآبی[۱۲۷] **فی کتابه فی اخبار الری فقال**: قد انقرض بموته ابهّة الوزارة والرياسة وعفت معالم السيادة والسياسة وكانت الاعلال قد ألحت عليه والاسقام لزبت به لكثرة أفكاره فی تهذيب الامور وشدة اهتمامه بترتب الاحوال، وتُوُفّی سنة خمس وثمانين وثلاثمائة بالری بقين من صفر ليلة الجمعة وقت العشاء الاخر وكان قد انعقد لسانه واختل عقله ليلة الخميس.

خواهیم دید که بخش مفصلی از شرح حال ابن عباد را یاقوت از کتاب تاریخ ری ابوسعد آبی نقل کرده است.

۲. (**معجم البلدان** ج۱، ص۱۷۹):[۱۲۸]

ارز: بالفتح ثم السكون و زای: بليدة من اول جبال طبرستان من ناحية الديلم وبها قلعة حصينة؛ قال ابوسعد منصور بن الحسين الابی **فی تاریخه**: الأرز قلعة بطبرستان لايوصف فی الارض حصن يشبهها او يقاربها حصانة وامتناعا وانفساحا واتساعا وبها بساتين وارحية دائرة وماء يزيد على الحاجة ينصبّ الفضل منه الى اودية.

۳. (**معجم البلدان**، ج۲، ص۱۹۴):

جناشک: بالفتح والالف والشين المعجمة يلتقی عندهما ساكنان وآخره كاف، من قلاع جرجان واستراباد مشهورة معروفة بالحصانة والعظمة. قال الوزير **ابوسعد الابی**: وهی مستغنية بشهرتها عن الوصف، وهی من القلاع التی يقف الغمام دونها وتمطر أفنيتها ولاتمطر ذروتها لفوتها شأو الغمام وعلوّها عن مرتقى السحاب.

۴. (**معجم البلدان**، ج۲، ص۲۱۴):

الجوسق: ... والجوسق من قرى الری، عن **الابی ابی سعد منصور الوزير**.

۵. (**معجم البلدان**، ج۳، ص۸۸):

رونبار: ... وقال ابوسعد الابی **فی تاریخه**: روذبار قصبة بلاد الديلم.

۶. (**معجم الادباء**، ج۲، ص۶۹۰ـ۶۹۴):[۱۲۹]

در این پنج صفحه مطالبی از کتاب تاریخ ابوسعد آبی دربارهٔ صاحب بن عباد نقل شده است. به دلیل محدودیت صفحات تنها چند سطر نخست آن را نقل می‌کنیم:

ذكر الوزير ابوسعد منصور بن الحسين الابی **فی تاريخه من** جلالة قدر الصاحب وعظم قدره فی النفوس وحشمته ما لم يذكر لوزير قبله ولا بعده مثله، وأنا (يعنی ياقوت) ذاكر ما ذكر على ما نسقه: قال [الآبی]: توفيت ام كافی الكفاة بأصبهان وورد عليه الخبر، فجلس للتعزية يوم الخميس من محرم سنة اربع وثمانين وثلاثمائة ...

۷. (**معجم الادباء**، ۵، ص۲۱۸۷ـ۲۱۸۸):

در شرح حال قابوس بن وشمگیر:

قال ابوسعد الابی **فی تاریخه**: فی شهر ربيع الاخر سنة ثلاث واربعمائة كانت الاخبار تواترت بموت قابوس بن وشمگير، ثم

۱۲۵. الانساب، ج۵، ص۲۶۷.
۱۲۶. نک: ساوه‌نامه، (مجموعه مقالات، ساوه، ۱۳۶۹)، ص۷۴.
۱۲۷. در نسخهٔ چاپی: الالی!
۱۲۸. معجم البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۲۹. معجم الادباء، تصحیح احسان عباس، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۳.

ورد الخبر بأنه لم یمت ولکنه نکب وأزیل عن الملک، وذلک انه کان قد أسرف فی القتل وتجاوز الحد فی سفک الدماء ولم یکن یعرف حدا فی التأدیب واقامة السیاسة غیر ضرب الاعناق واماتة الانفس وکان یأتی ذلک فی الاقرب فالأقرب والأخص من الجند والحاشیة حتی أفنی جمیعهم وأتی علی جلهم ...

۸. (معجم الادباء، ۴، ص۱۸۹۲ـ۱۸۹۵):

این مورد دربارهٔ شرح حال ابن العمید است که چهار صفحهٔ کامل می شود. چند سطری از آن را نقل می کنیم:

وقرأت فی تاریخ ابی المعالی زین الکفاة الوزیر ابی سعد منصور بن الحسین الابی: کان عضدالدولة ینقم علی ابی الفتح ابن العمید أشیاء، وکان من أعظمها فی نفسه حدیثه ببغداد لما خرج لنجدة بختیار، فانه جرد القول والفعل فی رد عضد الدولة عن بغداد، وأقام لنفسه بذلک ببغداد سوقا تقدم بها عند أهل البلد والخلیفة حتی لقبه الخلیفة ذالکفایتین وکناه فی کتابه بابی الفتح. ولما انصرف عضدالدولة عن بغداد و ...

۹. (مجمع الاداب فی معجم الالقاب ج۴، ص۱۶): [۱۳۰]

الکافی ابوالمعالی سعد بن احمد بن عبدالعزیز الرازی الادیب: ذکره الوزیر ابوسعد الابی فی تاریخ الری الذی صنفه: وقال: کان من بیت ریاسة وانشد له:

وافی قریض ممجّدٌ
بادی العُلی عین الأنام
فرتعتُ منه فی محا
سن ألبست ثوب التمام
وجلوته عذراء وا
ضعة القناع او اللثام
ودعوت لامُلقاً
لمهدیه بخیر مستدام

۱۰. (مجمل التواریخ والقصص،[۱۳۱] ابن شادی، ص۴۰۴):

ومن این تاریخ از مجموعهٔ بوسعد آبی[۱۳۲] بیرون آوردم که شاهنشاه او را به آخر عهد وزارت داده بود، مردی عظیم و فاضل و متبحر اندر علوم بوده است.

۱۱. (تاریخ الاسلام ذهبی، مجلد سالهای ۳۸۱ـ۴۰۰، ص۲۷۳):

در ذیل شرح حال قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی، نوشته است:

وقال ابوسعد منصور بن الحسین الابی فی تاریخه: وقع اختیار فخر الدولة بن رکن الدولة علی أن تولی علی بن عبدالعزیز الجرجانی قضاء مملکته، فولاه بعد موت الصاحب بن عباد بعام، فکان ذلک من محاسن فخرالدولة وکان هذا القاضی لم یر لنفسه مثلا ولا مقاربا مع العفّة والنّزاهة والعدل والصرامة.[۱۳۳]

۱۲. (مجمع التواریخ حافظ ابرو، به نقل تعلیقات الفهرست ارموی، ص۳۱۸):

و ابوسعد آبی در تاریخ ری آورده است که احمد بن اسماعیل در سنة ست وتسعین ومائتین به ری آمد و سه ماه و بیست و پنج روز در ری بود و بعد از آن ابوعبدالله بن مسلم را خلیفهٔ خود ساخت و از آنجا برفت. ابن مسلم سه ماه حکومت کرد، بعد از آن محمد بن علی بن الحسین المرووزی از قبل احمد بن اسماعیل به ری آمد و او را صعلوك می گفتند و او حکومت ری کرد تا زمانی که احمد بن اسماعیل را بکشتند و صعلوك از حکومت ری معزول شد، بعد از آن دیگر بار با حاجیان بیامد و اتباع بسیار برو جمع شده بود، عرضه داشتی به خلیفه المقتدر بالله کرد و التماس نمود که حکومت ری به وی دهد و مالی سنگین قبول کرد و نصر حاجب معاونت او می کرد، اگرچه خلیفه راضی نبود؛ القصه حکومت بستد و چون به ری آمد آن آمال که تقبل کرده بود حاصل نمی شد، بنیاد ظلم نهاد و مصادرهٔ خلق می کرد، تا مال چند حاصل کرد و بفرستاد، چون یوسف بن ابی الساج با برادر صعلوك به ری آمد، صعلوك به خراسان رفت.

(۴)

منتجب الدین و بقایای تاریخ ری او

اثری دیگر از دانشمندی شیعی در تاریخ محلی یا دانش جغرافیا که متأسفانه از میان رفته، کتاب تاریخ ری، از شیخ منتجب الدین ابوالحسن علی بن بابویه رازی است که بخش عمدهٔ حیات علمی وی در نیمهٔ دوم قرن ششم هجری بوده و به احتمال در دههٔ نخست قرن هفتم درگذشته است.[۱۳۴]

شرح حال مفصل وی را مرحوم علامه سید عبدالعزیز طباطبایی در مقدمهٔ الفهرست وی و نیز مرحوم استاد محدث ارموی در مقدمهٔ چاپ خود از الفهرست آورده اند. کتابی که از وی برجای مانده، الفهرست است که در اصل مکمل کتاب فهرست شیخ طوسی و فهرست نجاشی است و در آن شرح حال

۱۳۰. تصحیح مصطفی جواد، به کوشش محمد الکاظم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۴۱۶.
۱۳۱. دربارهٔ نام مؤلف این کتاب، نک: تاریخنگاران ایران، (پرویز اذکائی، تهران، ۱۳۷۳) ج۱، ص۲۲۹ـ۲۳۸.
۱۳۲. در اصل: بوسعید آبی.
۱۳۳. بندی از این نقل در سیر اعلام النبلاء، ج۱۷، ص۲۱ آمده است.
۱۳۴. ابن فُوَطی از کتاب الجمع المبارك نقل کرده است که وی در سال ۶۰۰ اجازه ای صادر کرده است. مجمع الاداب فی معجم الالقاب، ج۵، ص۵۱۴. در آنجا دو بیت شعر هم از او آورده است.

کوتاه ۵۴۴ نفر از عالمان شیعه خود را نوشته است. کتاب اربعین او نیز به چاپ رسیده است.[135]

کهنترین شرح حال از وی، در کتاب **التدوین فی اخبار قزوین** رافعی آمده است. وی در آنجا از تاریخ کبیر ری منتجب الدین یاد کرده و گفته است که مؤلف، این کتاب را تماما پاکنویس نکرده و گمان می کنم که مسودهٔ آن با مرگ وی از میان رفته باشد.[136]

مرحوم **سید جلال الدین محدث ارموی**، سخنان رافعی را نقل و نقد کرده و بتفصیل دربارهٔ آنچه وی در التدوین آورده توضیحاتی داده است.[137] افزون بر آن اشاره کرده است که نقلی از تاریخ ری در **طبقات الشافعیهٔ** سبکی و نقلهای متعددی از آن در **لسان المیزان** ابن حجر آمده است. وی سپس اسامی افرادی را که نامشان در تاریخ ری بوده و ابن حجر در لسان از آنها یاد کرده، آورده، اما عین نقل را نیاورده است. اکنون که این مقال عهده دار نقل بازماندهٔ این چند کتاب جغرافیایی از میان رفته است، با استفاده از تلاش مرحوم ارموی در نشان دادن محل آن موارد در لسان المیزان،[138] عین آنچه را ابن حجر از کتاب تاریخ ری نقل کرده است، می آوریم.

در اینجا دو تذکر لازم است: نخست آنکه ابن حجر همه جا از مؤلف با عنوان ابن بابویه یاد کرده که در واقع مقصود همین منتجب الدین علی بن بابویه است که از خاندان بابویه قمی مهاجر به ری بوده است. دوم آنکه ما از چاپ جدید **لسان المیزان** که با تحقیق مرعشلی انتشار یافته استفاده کرده و ارجاعات را به آن چاپ داده ایم.

این امکان وجود دارد که ابن حجر، افزون بر تاریخ ری منتجب الدین، فهرست او را نیز در اختیار داشته و شرح حال برخی از اشخاص را در لسان از آن نقل کرده است. در برخی موارد تصریح کرده که از تاریخ ری نقل می کند، اما در مواردی نام کتاب را نیاورده و صرفا به نقل از ابن بابویه مطلب را آورده است. احتمال اندکی وجود دارد که برخی از این موارد از الفهرست باشد. نمونهٔ آن مطلبی است که دربارهٔ جعفر بن علی بن علی جعفری آورده است. به هر روی باید گفت بیشترین مواردی که به نقل از ابن بابویه در لسان آمده در الفهرست نیامده و طبعا باید از تاریخ ری باشد.

به هر روی ابن حجر گاه نام **تاریخ ری** را یاد کرده است، گاه **رجال الشیعة** و گاه **مصنفی الشیعة**. سه مورد هم می نویسد: **ذکره ابن بابویه فی الذیل**، که روشن نشد مقصود چیست. آیا ممکن است ذیل بر کتاب تاریخ ری ابوسعد آبی باشد؟ یا خود در انتهای کتابش، ذیلی افزوده است؟

طبعا بخشی از تاریخ ری که در لسان المیزان باقی مانده، بخش رجالی آن است. بنابراین از بخش جغرافیایی آن تاکنون مورد خاصی در دست نداریم.

۱. (لسان ۱/۸۱): ابراهیم بن خلیل فراهیدی شیعی، ذکره ابوالحسن بن بابویه القمّی.

۲. (لسان ۱/۱۲۴): ابراهیم بن علی بن محمد الرازی، ابومنصور، ذکره ابوالحسن بن بابویه فی رجال الشیعة وقال: کان فقیها بارعا.

۳. (لسان ۱/۱۲۴): ابراهیم بن علی بن عیسی الرازی، ذکره ابن بابویه فی **تاریخ الری** و قال: شیخ من الشیعة یحدث عن احمد بن محمد بن یحیی العطار، روی عنه ابوالفتح عبیدالله بن موسی بن احمد الحسینی وجعفر بن محمد الیونسی وغیرهما.

۴. (لسان ۱/۱۳۴): ابراهیم بن القاسم بن علی بن حسن بن ابی بکر بن هارون بن نفیع السکاکینی. ذکره ابوالحسن بن بابویه فی **تاریخ الری** و قال: کان من شیوخ المعتزله، روی عن الحسین بن محمد المؤدب؛ روی عنه عبدالرحمن بن الحسن بن احمد الخزاعی ویحیی بن الحسین بن اسماعیل وغیرهما.

۵. (لسان ۱/۱۵۵): ابراهیم بن محمد بن علی بن قبیس بن الحسن بن سلیمان بن ندیر بن ابی ایوب البوالمعالی الانصاری، کان یدعی أنه من ذریة ابی ایوب ولم یصح نسبه، ویدعی انه سمع من الاشج وهو کاذب فی دعواه. هکذا قرأت فی **تاریخ الری** لابی الحسن بن بابویه. وقال: روی لنا عنه عمر بن علی بن الحسن البلخی وطاهر بن محمد النحوی القزوینی و غیرهما. وتوفی سنة ثمان عشرة وخمس مائة، ثم قال: أخبرنا طاهر و عمر، قالا: أخبرنا ابوالمعالی ذکر انه ابن مائة واثنتین وخمسین سنة، حدثنا الاشج ـ وهو ابوحفص بکر بن الخطاب بن حسان ـ عن علی بن ابی طالب فذکر خمسة عشر حدیثا. (ابن حجر تعلیقه ای بر مطالب ابن بابویه نوشته است).

۶. (لسان ۱/۲۰۲): احمد بن ادریس الفاضل ابوعلی القمی الاشعری، من کبار مصنفی الرافضة، مات سنة ست وثلاثمائة انتهی. وذکره ابوالحسن ابن بابویه.

۷. (لسان ۱/۲۰۵): احمد بن اسماعیل بن احمد بن محفوظ البستی ابوالحسن الواعظ، ذکره ابوالحسن بن بابویه فی **تاریخ الری** وقال: کان متکلما علی مذهب المعتزلة، وکان ابوه

---

۱۳۵. قم، مدرسة الامام المهدی(ع)، ۱۴۰۸.

۱۳۶. وکان یسود تاریخا کبیرا للری فلم یقض له نقله الی البیاض وأظن ان مسودته قد ضاعت بموته.

۱۳۷. الفهرست، ص۸ـ۱۱.

۱۳۸. نک: الفهرست، ص۱۲ـ۱۶.

من مصنفی المعتزلة علی مذهبهم، سمع احمد بن ابی سعید احمد بن علی بن حمدان، وأباطالب یحیی بن الحسن بن هارون وغیرهما، روی عنه عبدالرحمن بن احمد وابوجعفر محمد الحسن الواعظ، توفی سنة احدی واربعین واربع مائة.

۸. (لسان ۱/ ۲۴۷): احمد بن حمدان بن احمد الورساهی ابوحاتم الکشی، ذکره ابوالحسن بن بابویه **فی تاریخ الری** وقال: کان من أهل الفضل والادب والمعرفة باللغة وسمع الحدیث کثیرا وله تصانیف، ثم اظهر القول بالالحاد وصار من دعاة الاسماعیلیة وأضل جماعة من الاکابر ومات فی سنة اثنتین وعشرین وثلاثمائة.

۹. (لسان ۱/ ۳۵۲): احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم بن الخلیل القمی، ابوعلی، نزیل الری، ذکره ابن بابویه **فی تاریخ الــــری** وقال: سمع اباه وسعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحمیری واحمد بن ادریس وغیرهم وکان من شیوخ الشیعة وروی عنه ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه وغیره.

۱۰. (لسان ۱/ ۳۵۲): احمد بن علی بن ابی الخضیب الایادی ابوالعباس، ذکره ابن بابویه **فی تاریخ الری** وقال: کان من غلاة الشیعة، له تصانیف، روی عنه محمد بن احمد بن داود القمی.

۱۱. (لسان ۱/ ۳۵۲): احمد بن علی بن الحسن بن شاذان القمّی، ابوالعباس؛ ذکره ابوالحسن بن بابویه **فی تاریخ الری** وقال: سمع من محمد بن الحسن بن احمد بن الولید ومحمد بن علی بن تمام الدهقان وغیرهما وروی عنه ابنه ابوالحسن محمد وجعفر بن احمد و غیرهما وکان شیخ الشیعة فی وقته.

۱۲. (لسان ۱/ ۴۶۱): احمد بن محمد بن نصر الرازی السمسار، ذکره ابن بابویه **فی تاریخ الری** وقال: کان من شیوخ الشیعة. روی عن جعفر بن الحسن بن شهریار القمی؛ روی عنه علی بن محمد القمّی.

۱۳. (لسان ۱/ ۵۱۲): آدم بن یونس بن ابی المهاجر النسفی. ذکره ابوالحسن علی بن بابویه **فی رجال الشیعة الامامیة** وقال: کان فقیها مناظرا، قرأ علی أبی جعفر الطوسی تصانیفه.

۱۴. (لسان ۱/ ۵۹۴): اسفندیار بن الموفق بن محمد بن یحیی، ابوالفضل الواعظ، ... ذکره **ابن بابویه**، وقال: فقیها زاهدا دیّنا صالحا لقبه صائن الدین.

۱۵. (لسان ۱/ ۵۹۵): اسکندر بن دبیس بن عکبر الرشیدی الجرجانی النخعی، من ذریة الاشتر ذکره **ابن بابویه**؛ کان فقیها زاهدا یلقب صارم الدین وکان بزی الامراء وله تصانیف فی مذهب الامایة.

۱۶. (لسان ۱/ ۶۱۸): اسماعیل بن حیدرة بن حمزة العلوی. من شیوخ الشیعة. ذکره **ابن بابویه**، وقال: کان سیدا جلیلا، روی عنه عبدالجبار النیسابوری.

۱۷. (لسان ۱/ ۶۴۱): اسماعیل بن علی الحافظ ابوسعد السمان صدوق معتزلیّ جَلد انتهی... قال **ابن بابویه**: ثقة و ایّ ثقة، حافظ مفسر وأثنی علیه وله تفسیر فی عشر مجلدات وسفینة النجاة فی الامامة وغیر ذلک.

۱۸. (لسان ۱/ ۷۲۰): امیر بن شرفشاه الشریف الحسینی القمّی. قال **ابن بابویه**: کان قاضی قم، وکان یناظر بمذهبه فی المجالس ولایتوقی. وله تصانیف وکرم وورع وصدقة فی السرّ وحسن سمت.

۱۹. (لسان۲/ ۱۶): برکة بن محمد بن برکة الاسدی، ابوالخیر. ذکره **ابن بابویه** فی رجال الشیعة وقال: قرأ علی الشیخ الطوسی وصنف کتابا سماه حقائق الایمان فی اصول الدین والحجج فی الامامة وروی عنه ذوالفقار بن معد الحسني المروزی.

۲۰. (لسان ۲/ ۱۲۳): تاج بن محمد بن الحسین بن الحسینی. ذکره **ابن بابویه** فی رجال الشیعة وقال: کان صالحا فی نفسه. ثم نقل عن یحیی بن حمید القمّی، قال: انقطع تاج الی علم الحدیث والفقه وتمیز بین رجال الشیعة والسنة وکان خبیرا بحدیث أهل البیت، وله رحلة الی العراق. وکان اجتماعی به بعد سنة اربعین وخمسمائة ورافقته فی الحج. فقال لی: ان قبر فاطمة بین المنبر والحجرة. فقلت: من ذکره؟ قال: الزهری عن علی بن الحسین عن ابن عباس أنه شهد دفنها.

۲۱. (لسان ۲/ ۱۲۳): تاج الرؤساء بن ابی السُّعداء الصیزوری من شیوخ الامامیة ذکره **ابن بابویه** ووصفه بالفضل والعصبیة المفرطة لمذهب الامامیة ونقل عن الرشید المازندرانی عن أبیه أنه الذی حسّن لآل بویه اعتقاد مذهب الامامیة. وکان اذا تفرس فی الغلام الترکی الفطنة اشتراه وعلمه فلذلک صار اکثر الاتراك فی زمانه امامیة وذکر انه ادرک دولة آل سلجوق.

۲۲. (لسان ۲/ ۱۳۷): ثابت بن عبدالله بن ثابت الیشکری. ذکره **ابن بابویه** فی رجال الامامیة من الشیعة وقال: کان عالما فاضلا، صنف کتبا کثیرة وأخذ عن الشریف المرتضی وغیره.

۲۳. (لسان ۲/ ۲۱۱): جعفر بن علی بن علی بن عبدالله الجعفری، نزیل دهستان، ذکره **ابن بابویه** فی الامامیة وقال: کان یفتی علی مذهب ابی حنیفة رحمه الله. (نک: الفهرست منتجب الدین، ص۴۶، ش۷۰)

۲۴. (لسان ۲/ ۲۲۰): جعفر بن محمد بن المظفر بن محمد الحسینی الواعظ ابو ابراهیم. ذکره **ابوالحسن**[139] **بن بابویه** فی مصنفی

۱۳۹. در اصل به اشتباه ابوجعفر.

الشيعة وقال: كان ورعا صالحا. حدثني عنه الشيخ محمد بن علي الموصلي، قال: وكان له قبول عند الخاصة والعامة.

۲۵. (لسان ۲/۲۲۷): جعفر بن محمد الدوريستي. ذكره ابوالحسن[۱۴۰] بن بابويه في رجال الشيعة.

۲۶. (لسان ۲/۳۶۰): حسن بن ابراهيم بن بندار، ذكره **ابن بابويه في الذيل** وقال: كان اماميا فقيها صالحا يلقب صفي الدين.

۲۷. (لسان ۲/۵۱۶): الحسين بن الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي. ذكره **ابن بابويه في الذيل**. وقال: كان من بيت فضل وعلم وهو وجه الشيعة في وقته في الفقه والورع والعبادة.

۲۸. (لسان ۲/۲۴۱): سعد بن ابي طالب الرازي والمكارم المتكلم. قال **ابن بابويه**: كان من علماء الشيعة وفقهائهم ومتكلميهم. سمع علي بن المحسن بن متروك الكاتب واباالنجم محمد بن عبدالوهاب السمان وغيرهما وله تصانيف في الكلام على مذهبه. وجالسته ولم يتفق لي السماع منه. ومات في ثاني عشرين رمضان سنة سبع وأربعين وخمسمائة.

۲۹. (لسان ۳/۲۹۲): سعيد بن محمد بن الحسن بن محمد بن حاتم النيسابوري، ابوالرشيد. ذكره ابن بابويه في **تاريخ الري** وقال: روى عن ابي عمرو بن حمدان واخذ عن القاضي عبدالجبار. روى عنه ابوسعد السمان وكان من أكابر المعتزلة.

۳۰. (لسان ۳/۳۰۲): سعيد بن هبةالله بن الحسن بن عيسى الراوندي ابوالحسين. ذكره ابن بابويه في **تاريخ الري** وقال: كان فاضلا في جميع العلوم: له مصنفات كثيرة في كل نوع وكان على مذهب الشيعة.

۳۱. (لسان ۳/۳۰۴): سعيد بن وجيه بن طاهر بن محمد الشحامي ابوعبدالرحمن. ذكره ابوالحسن بن بابويه في **تاريخ الري** وقال: قدم الري خمس وسبعين وخمسمائة وكان مضطرب الإسناد وليست له معرفة بالحديث. حدث عن أبيه.

۳۲. (لسان ۳/۳۳۵): سلم بن منصور المقرىء الفورادري... قال ابوالحسن **ابن بابويه**: كان مرجئا شديد الارجاء يوذي أصحاب الحديث.

۳۳. (لسان ۴/۴۹۴): عبدالواحد بن علي بن الحسين بن علي بن عيسى. سمع ابوحاتم خاموش واحمد بن علي السمناني وكان يتكلم على رأي المعتزلة النجارية. ذكره ابوالحسن بن بابويه في **تاريخ الري**.

۳۴. (لسان ۵/۲۲۷): عمر بن محمد بن اسحاق العطار الرازي نزيل طبرستان. سمع من الكديمي واحمد بن عبدالجبار العُطاردي و... قال **ابوالحسن بن بابويه**: كان كثير الحديث، له تخريجات ورحلة الى العراق والحجاز، وكان حافظا يعرف هذا الشأن ويفهم فما جيدا، لكنه تغير عقله وصار ممرورا لايعدُّ احدا شيئا ولايكترث به لإعجابه بنفسه وكان أكثر من يُذكَر له من الحفّاظ يقول: هو صحفي.[۱۴۱]

۳۵. (لسان ۵/۶۵۵): محمد بن احمد بن علي الفارسي، ابوعلي الفتال، ذكره ابن بابويه في **تاريخ الري** وقال: كان من شيوخ الامامية، سمع من المرتضى ابي الحسن المطهر، وعبدالجبار بن عبدالله؛ روى عنه علي بن ابي الحسن بن عبدالله النيسابوري ومات سنة ثمان وخمسمائة.

۳۶. (لسان ۵/۷۰۳): محمد بن اسحاق بن عاصم البراد الرازي ابوعاصم، ... ذكره ابوالحسن بن بابويه في **تاريخ الري** ونقل عن ابي القاسم ابن أخي زرعة، قال: سمع مني حديثا كنت سمعته بالشام، فرواه عن شيخي، فقيل له: أين كنت مع هذا الشيخ؟ قال: كنت ببغداد. قال ابوالقاسم: وكذب، ماقدم الشيخ المذكور بغداد، قال: ومات محمد بن اسحاق المذكور سنة تسع وثلاثمائة.

۳۷. (لسان ۵/۷۲۴): محمد بن اسماعيل الرازي، ذكره ابوالحسن بن بابويه في **تاريخ الري** وقال: روى عن ابي جعفر محمد بن علي بن موسى الكاظم، روى عنه ابوسعيد سهل بن زياد الادمي وكان من غلاة الشيعة.

۳۸. (لسان ۵/۷۳۳): محمد بن ايوب بن هشام الرازي، ... وذكره ابوالحسن بن بابويه في **تاريخ الري** فقال: يكنى أباعبدالله، وقال كان ضعيفا، تكلموا فيه ويقال: كان شيعيا، قال: وروى عن الحُميدي عن ابن عيينة جوابات القرآن، فقال ابوحاتم هذا كذاب، لم يكن عند الحميدي من هذا شيء، وساق له حديثا من روايته عن موسى بن داود الضبي ومن رواية عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الحناط عنه.

۳۹. (لسان ۵/۷۳۶): محمد بن بحر بن سهل الشيباني السجستاني، ذكره ابوالحسن بن بابويه في **تاريخ الري** وقال: شيخ من شيوخ السنة، يكنى اباالحسين وكان من علمائهم وله تصانيف بخراسان وكان مليئا عندهم وسكن بعض قرى كرمان. وقال: وقيل وكان في مذهبه غلو وارتفاع وكان قويا في الادب واللغة.

گفتني است که يا در اين عبارت مشکلي پيش آمده (شاهد آنکه در عين آنکه نوشته است وی از علمای سنی بوده، اتهام غلو را مطرح کرده)، و يا آنکه منتجب‌الدين، محمد بن بحر را

۱۴۰. در اصل به اشتباه: ابوجعفر.

۱۴۱. صحفی به معنای کسی که حديث را از حفظ ندارد و تنها از روی کتاب می‌خواند.

نمی شناخته است. وی شیعهٔ امامی است که به غلو نیز متهم شده است. در همین مقال، بتفصیل از وی سخن گفتیم. این نیز گفتنی است که در مواردی که مرحوم ارموی از تاریخ ری در لسان آورده، این مورد، از قلم افتاده است.[۱۴۲]

۴۰. (لسان ۵/ ۷۳۷): محمد بن بحر اصبهانی ابومسلم، صاحب التفسیر، ذکره ابوالحسن بن بابویه فی **تاریخ الری** وقال: کان علی مذهب المعتزلة ووجیها عندهم وصنف لهم التفسیر علی مذهبهم ومات اثنتین وعشرین وثلاثمائة وهو ابن سبعین سنة.

۴۱. (لسان ۵/ ۷۴۳): محمد بن بشر السوسنجردی، ابوالحسین، ذکره ابوالحسن بن بابویه فی **تاریخ الری** وقال: کان زاهدا ورعا متکلما علی مذهب الامامیة وله مصنفات فی نصرة مذهبه.

۴۲. (لسان ۵/ ۷۶۲): محمد بن جریر بن رستم ابوجعفر الطبری، رافضی له توالیف منها: کتاب الرواة عن أهل البیت رماه بالرفض عبدالعزیز الکتانی انتهی. وذکره ابوالحسن بن بابویه فی **تاریخ الری** بعد ترجمهٔ محمد بن جریر الامام، فقال: هو الآملی، قدم الریّ وکان من اجلة المتکلمین علی مذهب المعتزلة وله مصنفات، روی عنه الشریف ابومحمد الحسن بن حمزة الرعَینی وروی ایضا عن ابی عثمان المازنی وجماعة وعنه ابوالفرج الاصبهانی فی اول ترجمة ابن الاسود من کتابه.

۴۳. (لسان ۵/ ۷۶۶): محمد بن جعفر بن محمد القصار الرازی ابوجعفر، ذکره ابن بابویه فی **تاریخ الری** وقال: شیخ من مشاهیر الشیعة، سمع اباجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی الفقیه علی مذهبهم روی عنه ابوسعید محمد بن احمد الرازی واخوه عبدالرحمن، ومات سنة ست واربعین وخمسمائة.

۴۴. (لسان ۵/ ۷۶۹): محمد بن جعفر بن محمد بن احمد بن بطة السلمی المؤدِّب، ابوجعفر، ذکره ابن بابویه فی **تاریخ الری** وقال: کان عظیم المنزلة عند الشیعة، وکان قوی الادب والفضل، وکان ضعیفا فی الحدیث عندهم وفی اسناد حدیثه عنهم اغلاط کثیرة وسمع منع جماعة منهم. وقال محمد بن الحسن بن الولید (وکان من شیوخهم): کان محمد بن جعفر بن بکر ضعیفا مخلطا معروفا بذکر سبّ السَّلف.

۴۵. (لسان ۶/ ۴۰۷): محمد بن علی بن الحسن بن محمود الحمصی الرازی یلقب الشیخ السدید ... وذکره ابن بابویه فی الذیل واثنی علیه وذکر انه کان یتعاطی بیع الحمص المصلوق فتماری مع فقیه فاستطال علیه فترك حرفته واشتغل بالعلم له وله حینئذ خمسون سنة، فمهر حتی صار أنظر اهل زمانه واخذ عنه الامام فخرالدین الرازی وغیره. وعاش مائة سنة وهو صحیح السمع والبصر شدید الامل ومات بعد الست مائة.

۴۶. (لسان ۶/ ۵۴۴): محمد بن مقاتل الرازی ... فذکره ابن بابویه فی **تاریخ الری** فقال: کان امام اصحاب الری بالری ومات بها وکان مقدما فی الفقه روی عن سفیان بن عیینة وأبی معاویة ووکیع و ابن فضل والمحاربی وحکام بن مسلم وسلم بن الفضل وقبیصة فی آخرین. روی عنه محمد بن ایوب والحمامی ومحمد بن علی بن الحکیم الترمذی واحمد بن خالد واحمد بن جعفر والحسین بن حمدان وآخرون مات سنة ثمان واربعین ومائتین وقیل فی التی بعدها.

۴۷. (لسان ۶/ ۵۵۴): محمد بن مندة الاصبهانی ... وذکره ابوالحسن بن بابویه فی **تاریخ الری** وقال: سئل مهران عنه فقال: هذا کذّاب، عَمَد رجل من أهل الریّ الی احادیث رواها احمد بن حنبل عن أبی الاشجعی عن ابیه عن سفیان الثوری؛ فدفعها الیه فقرأها علی الناس عن الحسین بن حَفص عن الثوری وکذب فی ذلک.

۴۸. (لسان ۶/ ۵۶۰): محمد بن منصور بن محمد بن علی بن محمد السراجی المتأخر ابوجعفر. ذکره ابوالحسن **بن بابویه** فقال: شیخ من الشیعة، سمع السید محمد بن الحسین الحسینی وأبانصر احمد بن محمد بن صاعد والسید ظفر بن الداعی وغیرهم. وکان مکثرا کتب الکثیر مات قبل العشرین وخمسمائة.

یک مورد نیز در طبقات الشافعیه آمده است. براساس فهرست کتابهای یاد شده در متن این کتاب که در پایان هر جلد آمده، در جای دیگری از طبقات، از تاریخ ری یاد نشده است. و اینک مورد یاد شده:

۴۹. (طبقات الشافعیه سُبکی ۷/ ۹۰): سعد بن محمد بن محمد بن محمد بن احمد ابوالفضائل المشاط، فقیه متکلم واعظ مفسر مذکر عارف بالمذهب والاختلاف، ذکره علی بن عبیدالله بن الحسن صاحب **تاریخ الری** فی کتابه: وذکر انه سمع القاضی اباالمحاسن الرویانی واباه اباجعفر محمد بن محمود المشاط واباالفرج محمد بن محمود بن الحسن القزوینی الطبری وغیرهم. وقال: وتوفی لیلة الثلاثاء رابع عشر رمضان سنة ست واربعین وخمسمائة. وروی عنه حدیثا قرأه علیه.

○

۱۴۲. نک: الفهرست، ص/۱۵